

هو العليم

مقاله:

# امامت و مهدویت

برگرفته از آثار:

حضرت علامه آیت الله حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی رضوان الله علیه

کتابخانه سیره صالحان

مقاله ذیل سعی بر آن دارد تا با چنگ زدن به دامان پر خیر و برکت اهل بیت علیهم السلام و استفاده از فرمایشات معجزه وار آن حضرات معصومین نگاهی صحیح و عقلائی را نسبت به مسئله امامت و مهدویت ارائه دهد، شیعه همواره در طول عمر هزار و چهارصد ساله خود درگیر کج فهمی ها و یا برخی افراط و تفریط ها بوده و همواره علمای صادق با قلبی صادق و عقلی سلیم در پی آن بوده اند تا خلق را بدون کوچکترین انحراف و اعوجاجی به اصل اصیل فرمایشات ائمه معصومین رهنمون باشند. مطالب ذیل حاصل یک عمر زحمات بی شائبه حضرت علامه آیه الله حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی أفاض الله علينا من برکاته تربته که تمامی عمر شریف خود را بر سر تبیین مفاهیم اصیل و ناب شیعی نهادند می باشد مطالب از کتاب شریف روح مجرد و دوره های امام شناسی و ولایت فقیه نقل گردیده است.

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَعَالِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ  
وَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ الدِّينِ

**غزل شیوای حافظ شیرازی درباره حضرت صاحب الزمان ارواحنا فداه**

**شاعر عارف حضرت حافظ علیه الرحمه** این غزل را در وصف حضرت صاحب الزمان سروده، و از غیبت و انتظار وی یاد کرده، و خود را از مشتاقان و شیفتگانش معرفی نموده است؛ ولیکن با چه عبارات نمکین، و اشارات دلنشین، و کنایات و استعاراتی که حقاً بی اختیار بر زبان انسان جاری میشود که او لسان الغیب است:

سَلَامُ اللَّهِ مَا كَرَّ اللَّيَالِي وَ جَاوَبَتِ الْمَثَانِي وَ الْمَثَالِي (۱)

عَلَى وَادِي الْأَرَاكِ وَمَنْ عَلَيْهَا وَدَارِ بِاللَّوَى [۱] فَوْقَ الرَّمَالِ (۲)

دعاگوی غریبان جهانم و ادعو بالتواتر و التوالی (۳)

به هر منزل که رو آرد خدا را نگه دارش به لطف لا یزالی (۴)

منال ای دل که در زنجیر زلفش همه جمعیت است آشفته حالی (۵)

ز خَطَّتْ صد جمال دیگر افزود که عمرت باد صد سال جلالی (۶)

تو می باید که باشی ورنه سهل است زیان مایه جانی و مالی (۷)

بدان نقاش قدرت آفرین باد که گرد مه کشد خط هلالی (۸)

فَحُبُّكَ رَاحَتِي فِي كُلِّ حِينٍ وَ ذِكْرُكَ مَوْنِي فِي كُلِّ حَالٍ (۹)

سویدای دل من تا قیامت مباد از شور سودای تو خالی (۱۰)

کجا یابم وصال چون تو شاهی من بد نام رند لا ابالی (۱۱)

خدا داند که حافظ را غرض چیست وَ عِلْمُ اللَّهِ حَسْبِي مِنْ سُؤَالِي (۱۲)

و در تعلیقه گوید: این بیت هم در آن غزل است و گویا از خواجه باشد:

أَمُوتُ صَبَابَةً يَا لَيْتَ شِعْرِي مَتَى نَطَقَ الْبَشِيرُ عَنِ الْوِصَالِ (۱۳) [۲]

در بیت اول و دوم میگوید: سلام خدا باد پیوسته و همیشه تا وقتیکه شبها مرتباً یکی پس از دیگری می آیند و می روند، و طلوع و غروب موجب پیاپی در آمدن آنهاست، تا زمین و خورشید و ماه و ستارگان باقی است، و تا وقتیکه رشته های دو صدایه و سه صدایه تارها و نغمه ها و آهنگهای چنگها و سازها می نوازند و قدرت و

تاب و توانشان برای بلند داشتن این سرود باقی است (زیرا مثانی به معنی صداهای دوباره‌ای است که تار و چنگ میدهد، و مثالی در اصل مَثَالٌ بوده است یعنی صداهای سه باره که از آنها شنیده می‌شود). بر وادی اراک که منزلگاه حضرت حجّت است (زیرا سرزمین اراک سرزمین حجاز است که در آنجا فقط درخت اراک وجود دارد.) و بر آن کسیکه برفراز آن زمین سکونت دارد و بر خانه‌ای که در قسمت نهائی در آن بالای رملها و شنها بنا شده است.

**سپس در بیت سوّم میگوید:** دعاگوی غریبان جهانم، و بطور تواتر و پشت سر هم من دعا میکنم و دعاگو هستم؛ که باز روشن است: آن غریب جهانی که از شدت غربت و تنهائی ظهور نمی‌کند غیر از حضرت حجّت کسی نیست.

**و در بیت چهارم میرساند:** او که محلّ ثابتی ندارد- گرچه اصلش از مکه و از وادی الاراک است- و دائماً در عالم در گردش است، ای خداوند مهربان از تو درخواست می‌نمایم تا با لطف دائمی خودت او را در هر منزلی که وارد می‌شود و در آن مسکن می‌گزیند نگهداری کنی.

**و در بیت پنجم میگوید:** ای دل! در فراق او ناله مکن، چرا که گرچه در غیبت است و چهره و رخساره‌اش را از نمایاندن مخفی میدارد، ولیکن بواسطه گیسوان و زلف سیاه او- که کنایه از هجران و غیبت است- آشفته حالان میتوانند کسب جمعیت کنند و به مقصود نائل آیند.

**و در بیت ششم میگوید:** اینک که رشد و بروز جمال در تو فزونی یافته است، خداوند عمر تو را طویل گرداند و از گزند حوادث مصون بدارد.

**و در بیت هفتم میگوید:** توئی ولیّ والای ولایت که قوام کون و مکان بر تو قائم است؛ و تو باید بر قرار و مقرون به بقاء و صحت و آرامش بوده باشی، چرا که در رأس مخروطی، و بر همه ما سوی حکومت داری. و در برابر این امر مهمّ و ارزشمند، زیانهای جانی و ضررهای مالی هر چه هم فراوان باشد، به من و یا به جهانیان برسد، مهمّ نیست بلکه خیلی سهل و آسان است.

و در بیت هشتم میگوید: آفرین بر دست قدرت پروردگار که تو را در این چندین قرنی که تا به حال گذشته، حفظ و نگهداری نموده است؛ همان نقّاش قدرت که بر گرد ماه بر فراز آسمان خطّی به شکل هلال می کشد تا مردم ماه را ببینند، با آنکه بدون شکّ تمام کره ماه موجود است، اما کسی آنرا نمی بیند، و در غیبت و پنهانی میگذارد، و فقط از این کره آسمانی به قدر هلالی نمایان است بطوریکه اگر کسی نظر کند می پندارد کره ای نیست، فقط هلالی بر آسمان موجود است. امام زمان هم موجود است همچون کره تامّ و تمام، اما کسی آنرا نمی بیند و ادراک نمی کند و فقط به قدر ضخامت هلالی از آثار او در جهان مشهود است و مردم از آن منتفع میگردند، ولی باید ظهور کند و از پرده خفا برون آید و چون بدُرّ و ماه شب چهاردهم نور دهد و همه جهان را منور کند.

خوب توجه کنید: اگر این بیت را اینطور معنی نکنیم، معنی آن چه میشود؟! تعریف کردن از ماه آسمانی به پنهانی، و خطّ هلالی در شبهای نخستین طلوع آن بر گرد آن کشیدن چه مدحی را متضمّن است؟!

و اگر مراد از ماه را سیما و چهره محبوب فرض کنیم و خطّ هلالی را هم محاسنش بدانیم که بر گرد آن روئیده است، با آنکه این استعاره با آن استعاره قرص ماه آسمان و اختفای آن در شبهای نخستین جز بمقدار هلالی که نمایان است، دو مفاد است معذک این استعاره نیز منافاتی با وجود حضرت صاحب الزّمان ندارد؛ زیرا آن انسانی که در خارج بر گرد صورتِ چون ماهش محاسن روئیده است، با توصیف غربت و ولایت و سروری و پادشاهی و سائر اوصافی که در این غزل آمده است، غیر از آنحضرت نمی تواند مراد و مقصود باشد.

و در بیت نهم میگوید: من پیوسته با تو سر و کار دارم. محبّت توست که راحت دل من است در هر حال، و ذکر توست که آنیس من است بطور پیوسته و مدام.

گرچه نظیر این مضمون در سائر غزلهای حافظ موجود است و آنها راجع به خود ذات اقدس حقّ تعالی است، ولیکن در این غزل به قرینه سائر ابیات غیر از حضرت حجّت نمی تواند بوده باشد. پس ضمیر مخاطب ذِکْرُکَ و حُبُّکَ راجع به اوست.

و به همین طریق مفاد بیت دهم است که در دعا میگوید: درِیچه قلب من که مملوّ از خون حیات بخش من است، و پیوسته آن خون در جنبش و حرکت و ضربان و خروش است، هیچگاه از معامله و سر و کار داشتن و تلاش برای بدست آوردن محبت و رضای تو خالی نباشد.

و در بیت یازدهم مخاطب خود را شاه، و خودش را رند و گدای لا ابالی خوانده است؛ و وصال این درجه پست و زبون را با آن شاه با عظمت و با تقوی و دارای عصمت و طهارت، بعید به شمار آورده است. در این بیت هم معلوم است که: مراد وی از «چون تو شاهی» غیر آن صاحب ولایت کَلِّیهِ اِلَهیه نمیباشد.

و در بیت دوازدهم خیلی روشن و واضح از سخنان و تخاطب فوق بطور رمز و اشاره، پرده بر میدارد که: اینها که گفتم همه اشاره و کنایه و استعاره و رمز بود که چه میخوایم بگویم؛ صراحت نبود و من نمیخواستم یا نمی توانستم آن وجود اقدس را چنانکه باید و شاید معرفی کنم، و عشق سوزان خود را برای لقاء و دیدارش در قالب غزل آورم؛ اما خداوند علیم و خبیر میداند که در دل من چه مراد بوده است، و او کفایت میکند از کلام و سؤالی که من بخوایم آنرا بر زبان آورم.

و در بیت اِلحاقی میگوید: من از شدت عشق و آتش و جَدّ بالاخره خواهم مرد، و در انتظار فرج او جان خواهم سپرد؛ و مانند یعقوب در فراق یوسف کور خواهم شد و چشمم پیوسته بر در است که چه موقع بشیر، بشارت از لقاء وصال میدهد؛ و یوسف گمگشته بیابانی در چاه غربت در افتاده، غریب و تنها، سرگشته و متحیر مرا بشارت دیدار میدهد، و با فرج او و لقای او چشمانم بینا میگردد، و چون مرده از قبر برخاسته زنده میگردم و حیات نوین می یابم.

### خطبه امیر المؤمنین علیه السلام در علم خاندان نبوت

حضرت مولی الموحّدين امیر المؤمنین علیه السلام در «نهج البلاغه» در ضمن خطبه ۱۴۲ می فرمایند: اَیْنَ الذّیْنَ زَعَمُوا أَنَّهُمُ الرّاسِخُونَ فِی الْعِلْمِ دُونَنَا كَذِبًا وَ بَغِيًّا عَلَيْنَا أَنْ رَفَعَنَا اللَّهُ وَ وَضَعَهُمْ، وَ اعْطَانًا وَ

حَرَمَهُمْ، وَ أَدْخَلْنَا وَ أَخْرَجَهُمْ، بِنَا يُسْتَعطَى الْهُدَى وَ يُسْتَجَلَى الْعَمَى. إِنَّ الْإِثْمَةَ مِنْ قُرَيْشٍ غُرِسُوا فِي هَذَا الْبَطْنِ مِنْ هَاشِمٍ، لَا تَصْلُحُ عَلَى سِوَاهُمْ وَ لَا تَصْلُحُ الْوَلَاءُ مِنْ غَيْرِهِمْ [۳]» کجا هستند کسانی که از روی دروغ و دشمنی با ما ادعا می‌کنند که آنان استواران در علمند؟ در حالی که خداوند درجه و منزلت ما را بلند نموده و مقام آنها را پست قرار داده است، و از نعمتهای علوم و معارف خود ما را بهره‌مند فرموده و آنها را محروم کرده است، و در ایمان و توحید و درجات قرب، ما را داخل کرده و آنان را خارج نموده است. به واسطه ماست که هدایت در میان افراد بشر قسمت می‌شود و هر کس بهره خود را از آن در می‌یابد، و به واسطه ماست که روشنائی چشم و نور باطن در دل مردم ظهور می‌کند و هر کس می‌تواند پرده‌های ظلمات جهل را پس زده و به نور بصیرت دیدگانش روشن گردد. پیشوایان و رهبران اجتماع پیوسته از طایفه قریش بوده و در آل محمد از طایفه بنی هاشم قرار داده شده‌اند. امامت و رهبری برای غیر آنان سزاوار نیست و جایز نیست که حکمفرمایان امت از غیر آنها بوده باشند.»

و در خطبه ۱۴۵ می‌فرماید: وَ اعْلَمُوا أَنَّكُمْ لَنْ تَعْرِفُوا الرُّشْدَ حَتَّى تَعْرِفُوا الَّذِي تَرَكَهُ، وَ لَنْ تَأْخُذُوا بِمِثَاقِ الْكِتَابِ حَتَّى تَعْرِفُوا الَّذِي نَقَضَهُ، وَ لَنْ تُمْسِكُوا بِهِ حَتَّى تَعْرِفُوا الَّذِي نَبَذَهُ، فَالْتَمِسُوا ذَلِكَ مِنْ عِنْدِ أَهْلِهِ فَإِنَّهُمْ عَيْشُ الْعِلْمِ وَ مَوْتُ الْجَهْلِ، هُمْ الَّذِينَ يُخْبِرُكُمْ حُكْمَهُمْ عَنْ عِلْمِهِمْ وَ صَمْتُهُمْ عَنْ مَنْطِقِهِمْ وَ ظَاهِرُهُمْ عَنْ بَاطِنِهِمْ لَا يُخَالِفُونَ الدِّينَ وَ لَا يَخْتَلِفُونَ فِيهِ، فَهُوَ بَيْنَهُمْ شَاهِدٌ صَادِقٌ وَ صَامِتٌ نَاطِقٌ [۴].

«و بدانید که هرگز راه مستقیم و سعادت را نخواهید شناخت مگر آنکه بشناسید کسی را که آن راه را ترک کرده است تا از فعل او تبری جوئید و به ضد آن که راه حق است بگرائید، و هیچگاه عهد و پیمان قرآن کریم را بر ذمه و عهده خود قرار نمی‌دهید مگر آنکه بشناسید کسی را که آنرا نقض کرده و درهم شکسته است، و در عمل به قرآن کریم ثابت قدم و استوار نمی‌شوید و به آن چنگ نمی‌زنید و متمسک نمی‌گردید مگر آنکه بشناسید کسی را که آنرا از درجه اعتبار ساقط کرده و عملاً به دور انداخته است (یعنی یکی از شرایط فهم کتاب خدا و تمامیت درجه معرفت به آن شناختن مخالفان قرآن و منکران آن است، و تا ائمه ضلال شناخته نشوند و از قول و فعل آنان تبری پیدا نشود تمسک به قرآن کریم و به واقعیت ائمه حق حاصل نخواهد شد).

## برای فهم معانی والای قرآن راهی بجز تمسک به اهل بیت علیهم السلام وجود ندارد

بنابراین راه سعادت و ادراک معانی راقیه کتاب خدا و تمسک به قرآن کریم را از نزد اهلس بجوئید و از آنها طلب کنید (و آنها امامان از اهل بیت هستند) که حقیقت دانش و حیات عرفانند، و مرگ جهل و فقدان نادانی. آنان کسانی هستند که حکم آنها در ظاهر حاکی و کاشف از علوم و دانش آنها در باطن است، و سکوت عمیق آنها کاشف از گویائی روح و جان آنها به اسرار جهان آفرینش و رموز عالم ملک و ملکوت است، و ظاهر ایشان که همان سیمای عبودیت و روح خضوع و آیه خشوع است حاکی از باطن ایشان که همان حال طمأنینه و سکینه و اتّصاف به کمالات قدسیّه و معارف ربوبیه است خواهد بود. آنان در امر دین مخالفت نمی‌ورزند و با یکدیگر اختلاف ندارند، دین در میان آنها گواهی است صادق! و خاموشی است ناطق! (که به واسطه عمل آنها به دین و تمرکز یافتن معنی و روح دین در کانون نفوس آنها بهترین گواه راستین بر واقعیت آنهاست، و پیاده شدن اسرار دین در دل و جوارح آنان بهترین شاهد عملی با لب و دل گویا برحقیقت آنهاست.)

## صفات امام در دعای روز عرفه حضرت سجاد علیه السلام

و حضرت سید السّاجدین و زین العابدین علیه السلام در ضمن دعای روز عرفه که چهل و هفتمین دعا از «صحیفه کامله» است عرض می‌کند: **اللَّهُمَّ إِنَّكَ آيَدَتَ دِينَكَ فِي كُلِّ أَوَانٍ بِإِمَامٍ أَقَمْتَهُ عِلْمًا لِعِبَادِكَ وَ مَنَارًا فِي بِلَادِكَ بَعْدَ أَنْ وَصَلْتَ حَبْلَهُ بِحَبْلِكَ، وَ جَعَلْتَهُ الذَّرِيعَةَ إِلَى رِضْوَانِكَ، وَ افْتَرَضْتَ طَاعَتَهُ وَ حَذَرْتَ مَعْصِيَتَهُ، وَ أَمَرْتَ بِامْتِنَالِ أَمْرِهِ وَ الْإِنْتِهَاءِ عِنْدَ نَهْيِهِ، وَ أَلَّا يَتَقَدَّمَ مُتَقَدِّمٌ، وَ لَا يَتَأَخَّرَ مُتَأَخَّرٌ، فَهُوَ عِصْمَةُ اللَّائِذِينَ وَ كَهْفُ الْمُؤْمِنِينَ وَ عُرْوَةُ الْمُتَمَسِّكِينَ وَ بَهَاءُ الْعَالَمِينَ.**

«بار پروردگارا تو در هر زمانی دین خود را به امامی از امامها تقویت و تأیید نمودی، آن امامی که او را به عنوان نشانه و علامت برای بندگان خود معرفی کردی و کانون نور و هدایت را در میان افراد بشر در وادی جهل و ظلمت قرار دادی بعد از آنکه رشته دل و اتّصال باطن او را به رشته مقام جمال و جلال خود متصل فرمودی و او را وسیله مقام رضای خود در میان مردم معین کردی، و اطاعت از او را واجب و لازم شمردی، و مخالفت و سرپیچی از نهی او را حرام فرمودی، و بندگان خود را امر کردی که اوامر او را نپذیرند و امتثال کنند، و از

نواهی او اجتناب ورزند، و هیچکس از مردم و افراد امت از او در هر امری از امور جلو نیفتد، و خود را بر او مقدم نکند، و هیچ فردی از او تخلف نرزد، و در فرمانبری از اوامر و اتصال با او عقب بیفتد. بنابراین آن امام موجب مصونیت و حفظ پناه آورندگان از شرور و موانع و آفات دنیوی و اخروی و پناهگاه و ملجأ و ملاذ مؤمنان، و دستاویز محکم گروندگان، و نور و بهاء و عظمت اهل عالم خواهد بود».

### ذکر برخی از صفات ائمه معصومین علیهم السلام

مرحوم سید علی خان کبیر در شرح این فقره از دعا از شرح «صحیفه کامله سجّادیه» مطالبی نفیس آورده ما مختصر آنرا نقل می‌کنیم: حضرت علی بن الحسین علیهما السلام در این فقرات مقام امام را به چهار صفت توصیف نموده است:

**اول: عَصْمَةُ اللَّائِذِينَ** یعنی برای امام هیچ دافع و مانعی نیست که پناه آورندگان به سوی خود را در راه مستقیم رهبری کند و از ورطه هلاک در جانب افراط و تفریط حفظ نماید.

**دوم: كَهْفُ الْمُؤْمِنِينَ** یعنی ملجأ و پناه تمام مؤمنان است، کسانی که در حوادث واقعه و در شبهات وارده به او روی آورند و چاره‌رهایی از ظلمات نفس اماره و مهالک را از او بجویند.

**سوم: عُرْوَةُ الْمُتَمَسِّكِينَ** یعنی افرادی را که به او تمسک نمایند و از اوامر او پیروی کنند و به آثار او تأسی نموده و از نواهی او اجتناب ورزند از وقوع و فرو افتادن در چاه‌های مهلکه، و سقوط در نعمت و بعد برهاند.

**چهارم: بهاء العالمین** یعنی نظام امور جهان و طراوت و زیبایی مناظر عالم به او بسته است. چون مردم همگی به سیره و روش او رفتار می‌کنند و به دین جهت میزان عدل، استوار، و ترازوی انصاف، برقرار، و ستونهای حق و معدلت در میان آنها بر پا گردد.

و این دعا که دلالت بر لزوم امام در هر زمانی از ازمنه دارد طبق حکم عقل و نقل است. اما دلیل عقلی آنکه انسان در دنیا افرادی دارد که باید با یکدیگر به نحو تعاون و اجتماع زیست کنند و با پدید آمدن تمدن و اجتماع طبعاً بین افراد اصطکاک و تزاخم به وجود خواهد آمد، برای آنکه جلب منافع و دفع ضرر و حس

استخدام از غرائز و جبلّیات بشر است، هر کس دوست دارد به تمام لذائذ و مشتّهیات خود برسد و از هر گونه مزاحمی در راه این مقصد خشمگین می‌شود و بر علیه آن قیام و اقدام می‌نماید، بنابراین نزاع و تشاجر و مخاصمات پدید می‌آید و منجرّ به قتل و غارت و خرابی عمران و قطع نسل و اختلال نظام خواهد شد. و در این صورت حتماً باید قانونی در میان آنها حکومت کند که معاش آنها را منظم کند و راه صحیحی را برای زندگی در پیش پای آنان قرار دهد، و آن قانون شریعت است که امور دنیوی آنها را اصلاح می‌کند و در راه حفظ حقوق و عدم تعدّی و تجاوز و تجاسر به دیگران آنها را تربیت می‌دهد، و راهی را نیز برای وصول به خدا معین می‌کند و آنها را به عالم ماوراء طبیعت و ماده متوجّه نموده و به یاد آخرت و نتیجه اعمال می‌اندازد، و کوس رحیل را به سفر سوی خدا در گوش آنان می‌نوازد، و آنها را می‌ترساند، و از راه نزدیک دعوت حق را به آنها ابلاغ می‌کند، و به صراط مستقیم رهبری می‌نماید.

این اساس تربیت شرعی باید به دست انسانی انجام گیرد، چون مباشرت فرشتگان در اداء این امر محال است و حیوانات پائین ترند از آنکه بتوانند مربّی بشر گردند. و آن فرد انسان باید به آیات و به بیناتی از جانب خدای خود مؤید شود تا مردم دعوت او را بپذیرند و نوع بشر در مقابل او خاضع گردند و آن معجزه است. بنابراین در سنّت حضرت باری تعالی شأنه العزیز ارسال چنین فردی لازم و حتمی است. و همچنانکه خدا در عنایت نظام عالم از ریزش باران دریغ نمی‌کند چون زمین به باران در پرورش درختان و گیاهان و حیوانات و انسانها محتاج است همین طور نظام عالم بی نیاز از امامی نیست که صلاح دنیا و آخرت را به بنی نوع خود بفهماند. آری کسی که در نظام احسن آفرینش از رویانیدن موی ابروان به جهت زیبایی نه به جهت لزوم و ضرورت مضایقه نکرده است چگونه ممکن است از فرستادن امامی که وجودش رحمه للعالمین، و معرفّی او نشانه هدایت در صراط مستقیم است خودداری کند.

بنابراین لطف و عنایت از مقام منیع خداست که چنین شخصی را ایجاد فرموده و برای دستگیری بشر در راه نفع عاجل و سلامت نفس در آخرت و خیر آجل بفرستد. این شخص خلیفه خداست در روی زمین و اوست امامی که او را برای رهبری بندگان و کانون فیض بخش و نور دهنده در میان بلاد و اقوام مقرر فرموده است.

## ضرورت وجود امام برای جامعه

در اینجا اگر این شبهه پیش آید که: این دلیل فقط دلالت بر لزوم فرستادن پیغمبر از اجانب خدا می‌نماید که دارای شریعت و قانون باشد و خود آن پیغمبر مبین شریعت خود می‌باشد و دلالت بر لزوم امام را ندارد. جواب آن است که همان طور که بشر احتیاج به پیغمبری دارد که از او استفاده شریعت و حکمت را بنماید همانطور نیازمند به حافظ آن شریعت الهیه و پاسدار و کفیل و قیّم آن می‌باشد. چون برای مردم حفظ جمیع احکام شریعت و کتاب الهی مقدور نیست و علاوه کتاب هم مبین جمیع احکام بر وجهی که نیاز به امام را در مراجعات رفع کند نخواهد بود، چون در کتاب خدا مجمل و مفصل، محکم و متشابه، عامّ و خاصّ، مطلق و مقید، ناسخ و منسوخ، و علوم باطنه و دقایق غامضه و اسرار ملکوتیه به اندازه‌ای وجود دارد که احاطه بر معرفت آنها برای غیر پیغمبر از راه وحی یا وصیّ پیغمبر از راه افاضات غیبیه در اذن واعیه ممکن نیست. امام است که با روح وسیع خود قابلیت ادراک تمام معلومات پیغمبر را دارد و آن طور که باید می‌گیرد و به مردم ابلاغ می‌کند.

و اگر کسی بگوید: با اجتهاد در کتاب خدا رفع نیازمندیها می‌شود. جواب آن است که اجتهاد ممنوع است و اگر به فرض جایز باشد در صورت ضرورت است و چون برای خدا ضرورتی معنی ندارد پس باید امامی بفرستد که عالم به جمیع احکام و احتیاجات بشر کما هو حقّه و حافظ قانون و قیوم آن باشد، و این درجه و منزله برای احدی میسر نیست مگر برای صاحب نفس قدسیّه و عقل کامل و بصیرت الهیه و ضمیر صافی و وجدان پاک از زنگار صفات نکوهیده و کدورت نادانی و جهل تا آنکه علوم ربّانیه در او جلوه گر گردد و اسرار غیبیه در او منعکس شود. و لذا بعضی از اهل عرفان گفته‌اند: حقیقت نبوت و رسالت هیچگاه از بین نمی‌رود و ماهیت و واقعیتش در هر زمان موجود است و نسخ نمی‌گردد بلکه فقط مسمی به اسم رسول و پیغمبر از بین می‌رود و به جهت فرود نیامدن فرشته وحی بر وجهی که بر پیغمبر ظاهر شود، و بر این اساس روایاتی از ائمه اطهار علیهم السّلام در فرق میان نبی و رسول و مُحدّث وارد است. رسول کسی است که فرشته بر او ظاهر شود و با او سخن گوید، و نبی کسی است که در خواب فرشته را می‌بیند و با او تکلم می‌کند، و چه بس در فردی هم معنی رسالت و هم معنی نبوت جمع می‌شود، و مُحدّث کسی است که صدای فرشته را می‌شنود ولی

صورت او را نمی‌بیند. و از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم این حدیث مشهور است که فرمود: **إِنَّ فِي أُمَّتِي مُحَدَّثِينَ مُكَلَّمِينَ** «در امت من افرادی هستند که ملائکه پروردگار با آنها سخن می‌گویند». و نیز از آن حضرت است که فرمود: **إِنَّ لِلَّهِ عِبَادًا لَيْسُوا بِأَنْبِيَاءَ يَغْبِطُهُمُ النَّبِيُّونَ** «به درستی که خداوند بندگان دارد که از پیغمبران نیستند ولیکن پیغمبران به درجات آنها در نزد خدا غبطه می‌خورند». و اما دلیل نقلی بر وجود امام بسیار است که از شیعه و سنی روایت شده است [۵]. الی آخر ما ذکره من الروایات.

### نقش امام تنها حفظ نظام اجتماع نیست

البته بر ناقد بصیر و مؤمن خبیر پوشیده نیست که این نحوه از استدلال بر لزوم امام را که مبتنی بر حفظ اجتماع و تمدن بشر و براساس رعایت حقوق و عدم تجاوز به دیگران و پیدایش مدینه فاضله بر پایه تعاون بقاء نه تنازع بقاء است بسیاری از متکلمین اقامه نموده و به این برهان و نظیر آن خواسته‌اند مسأله لزوم نیاز به وجود امام را اثبات کنند و لیکن مقام امام از این مسؤولیت بالاتر و وظیفه او با ارجح است. در روایاتی که داریم مطالبی عجیب راجع به شخصیت امام به چشم می‌خورد مانند آنکه حیات بشر بستگی به او دارد و اگر او نباشد زمین اهلس را در کام خود فرو می‌برد و او ریسمان خداست، و اسم اعظم، و آیت کبرای حق، و قوام عوالم، و والی کاخ آفرینش، و مایه زندگی دلها، و اطمینان قلوب است. و لذا اگر کسی در مقابل برهان فوق بگوید: اگر حکمای خبیر و عقلای هر ملت قانون عدل را طبق آراء و سلیقه خود بر آن ملت اجرا کنند و افراد را در تحت تعلیم و تربیت صحیح بر پیروی از آن قانون عادت دهند و از دوران کودکی با تلقینات روحی روح کودک را از دروغ و دزدی و هر گونه خیانت و جنایتی بر حذر دارند به طوری که در بعضی از کشورهایی که از خدا خبری ندارند دیده می‌شود که چقدر رعایت نظم و آداب را می‌کنند دیگرچه نیازی به امام داریم، و اگر فائده امام حفظ مردم از تعدیات است به غیر امام هم ممکن است و تجربه نیز نشان داده است، در اینجا این نحوه از استدلال دیگر زمینه‌ای پیدا نمی‌کند.

ولی همانطور که ذکر شد مقام امام منحصر به حفظ عدالت و توازن در حقوق نیست بلکه امام رابطه خلق و خالق است. بشر چون در عالم طبع قدم گذارد و از نسیم عالم قدس به دور افتاد و از نفحات ربانی و جلوه‌های

ملکوتیه محروم ماند در خود که صاحب مسند این مقام است نگرانی و اضطراب مشاهده کرد خواه متمدن باشد خواه نباشد، خواه در اجتماع زیست کند یا نکند. و بنابراین اگر فرض کنیم بشری تنها بدون هیچ رابطه‌ای از زن و فرزند، و پدر و مادر، و خواهر و برادر، و شریک و همسایه، و حاکم و محکوم، و رئیس و مرئوس در جزیره‌ای سبز و خرم زندگی کرده و از همه مواهب مادیّه متمتع شود باز این نگرانی و اضطراب در او هست، خاطرات پریشان او را رنج می‌دهد و هر لحظه که به یاد نقاط ضعف و نقصان خود می‌افتد در پریشانی واقع می‌شود، حسّ دوری از حریم امن و امان الهی که منزلگه واقعی اوست تمام نعمتهای این جزیره خرم را بر او زهر نموده و مناظر زیبای آنها را چون هیاکل غول و دیو جلوه می‌دهد. بشر تا به خدا ربط پیدا نکند آرام نمی‌گیرد، آرامش او فقط و فقط با انس با خداست **أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ** [۶] آرامش و سکون خاطر و ذکر خدا در دل جای نمی‌گیرد مگر به تعلیم مربی کامل که همه راههای آخرت را طی کرده و به **سَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُونِي** زبانش گویا است. او است که می‌تواند راهبر شود نه آن که خود فاقد این صفت است. بشر یا باید به این مرحله برسد و یا باید در تحت تعلیم و تربیت شخص رسیده قرار گیرد، اولی امام است و دومی مأموم، و فرض ثالثی وجود ندارد. در قرآن کریم حکایت زبان جهنمی‌ها را بیان می‌کند که آنها به خازنان جهنم می‌گویند: **وَقَالُوا لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ مَا كُنَّا فِي أَصْحَابِ السَّعِيرِ \* فَاعْتَرَفُوا بِذَنبِهِمْ فَسُحْقًا لِأَصْحَابِ السَّعِيرِ**. [۷]

«اگر ما یا خود به مقامی رسیده بودیم که مستقلاً درک می‌کردیم و احتیاج به هیچ گونه مربی نداشتیم و یا پیروی از شخصی می‌نمودیم که او به مقام عقل و ادراک حقائق و اسرار رسیده و مستقلاً مورد افاضات حضرت سبحان قرار گرفته بود، در امروز از مردم جهنم نبودیم. جهنمی‌ها اعتراف به گناه خود می‌کنند پس مرگ و نابودی باد بر آنان». از این آیه استفاده می‌شود که گناه اصحاب سعیر که یاران جهنم باشند فقط خود سر بودن و به آراء شخصیّه عمل کردن و در تحت تربیت امام نرفتن است گرچه در نزد خود دارای افکار عالی و پسندیده باشند ولی آن کافی نیست. یا باید شخص به مقام عقل مستقلّ بدون نیاز به عوامل خارجی برسد یا از چنین عقلی شنوا و پذیرا باشد و گرنه جای او در دوزخ نفس اماره و آراء باطله و خاطرات شیطانیه بوده و مقام تجسم آنها در عوالم دیگر به صورت جهنم‌های برافروخته خواهد بود.

باز در جای دیگر، قرآن مردم را به سه قسمت می‌کند: وَ كُنْتُمْ أَزْوَاجًا ثَلَاثَةً \* فَأَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ مَا أَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ \* وَأَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ مَا أَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ \* وَالسَّبِقُونَ السَّبِقُونَ \* أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ [۸]. و در آخر سوره می‌فرماید: فَأَمَّا إِنْ كَانَ مِنَ الْمُقَرَّبِينَ فَرَوْحٌ وَ رَيْحَانٌ وَ جَنَّتُ نَعِيمٍ \* وَأَمَّا إِنْ كَانَ مِنْ أَصْحَابِ الْيَمِينِ \* فَسَلَّمَ لَكَ مِنْ أَصْحَابِ الْيَمِينِ \* وَأَمَّا إِنْ كَانَ مِنَ الْمَكْذِبِينَ الضَّالِّينَ \* فَنُزِّلَ مِنْ حَمِيمٍ \* وَ تَصْلِيَةٌ جَهِيمٍ. منظور از مقربان درگاه خدا خصوص ائمه اطهار علیهم السلام هستند و افرادی که در سایه تعلیم آنها به مقصود رسیده و در حرم خدا آرمیده و به خطاب يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكَ رَاضِيَةً مَرْضِيَّةً مشرف شده‌اند. و مراد از اصحاب یمین مردمی هستند که در راه شریعت و تبعیت از امام بوده ولی به مقصد نرسیده و مقام و منزلت قرب برای آنان حاصل نشده است. و مراد از اصحاب المشئمة که آنها را از مکذبین ضالین قلمداد می‌کند مردم خودسر و خود رأی هستند که به آراء و افکار خود می‌بالند و از پیروی امام سر می‌پیچند. و این حقیقت را امیر المؤمنین علیه السلام برای کمیل بن زیاد نَحَىٰ بیان می‌فرماید.

قالَ كَمِيلُ بْنُ زِيَادٍ: أَخَذَ بِيَدِي أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَأَخْرَجَنِي إِلَى الْجَبَانِ فَلَمَّا أَصْحَرَ تَنَفَّسَ الصُّعْدَاءِ ثُمَّ قَالَ: يَا كَمِيلُ إِنَّ هَذِهِ الْقُلُوبَ أَوْعِيَةً فَخَيْرُهَا أَوْعَاهَا، فَاحْفَظْ عَنِّي مَا أَقُولُ لَكَ: النَّاسُ ثَلَاثَةٌ: فَعَالِمٌ رَبَّانِيٌّ، وَ مَتَعَلِّمٌ عَلَى سَبِيلِ نَجَاةٍ، وَ هَمَجٌ رَعَاعٌ أَتْبَاعُ كُلِّ نَاعِقٍ، يَمِيلُونَ مَعَ كُلِّ رِيحٍ، لَمْ يَسْتَضِيئُوا بِنُورِ الْعِلْمِ، وَ لَمْ يَلْجَأُوا إِلَى رُكْنٍ وَثِيقٍ [۹].

«کمیل بن زیاد می‌گوید: امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام دست مرا گرفت و به سوی مقبره به راه افتادیم. چون حضرت وارد صحرا شد نفسی عمیق کشید و فرمود: ای کمیل این دلها ظرفهایی است و بهترین آنها آن دلی است که گنجایشش بیشتر باشد. آنچه من با تو می‌گویم حفظ کن و از خاطرت محو مساز. مردم سه دسته هستند: عالمی است عارف به خدا و مربی گم گشتگان به وادی حقیقت، و شاگردی است که در پیروی از آن عالم راه نجات را می‌پیماید، و مردمی هستند نادان و بی فکر، اوباش و بی منزلت و قیمت که به دنبال هر صدائی که بلند شود خواه حق و خواه باطل می‌دوند، و با وزش هر بادی می‌جنبند، دل آنها به نور علم روشن نشده و به مقام قابل اعتمادی پناه نیاورده‌اند.»

در اینجا ملاحظه می‌شود که حضرت مردم را منحصر در این سه دسته نموده‌اند. اول عالم ربّانی که امام یا تربیت یافته به دست امام است، آنکه انوار ملکوتیه در دلش تابیده و از هوای نفس بالمرّه عبور کرده و شیطان خود را تسلیم و منقاد نموده و بر اسرار عالم کون آگاه، دارای ضمیری منیر و قلبی بیدار، به حیات حقّ زنده و مربّی بشر است. دوم مردمی که در مقام پیروی از آن عالم ربّانی برآمده و قدم در راه سلوک نهاده و به نور او روشن و به همّت او در حرکت‌اند. سوم بقیّه مردم از دانی و عالی که همه بر اساس پیروی از هوای نفس در مهابط هلاک ساقط، و در زمره حیوانات محکوم به لذائذ حسّیه گشته و از ادراک عوالم قرب یا همّت صعود بر آن مدارج و معارج محرومند. و محصل مطلب آنکه مسؤولیت و وظیفه امام ربط دل‌های مردم است با خدا و دستگیری و ایصال به مقامات عالیّه قرب و لقاء. و البته تدبیر شئون اجتماع نیز از مقدمات وصول به این مرحله است نه غایت از ایجاد و مقصود از آفرینش، و لذا در روایات وارد است که اگر فرضاً در عالم بیش از دو نفر نباشند حتماً یکی از آنان باید امام باشد.

### هیچگاه زمین از حجت خدا خالی نیست

ثقة الاسلام کلینی با سند خود از ابن طیار روایت می‌کند قال: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: لَوْ لَمْ يَبْقَ فِي الْأَرْضِ إِلَّا اثْنَانِ لَكَانَ أَحَدُهُمَا الْحُجَّةَ [۱۰].

«ابن طیار می‌گوید: از حضرت صادق علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: اگر در روی تمام زمین باقی نماند مگر دو نفر یکی از آنها حجت خدا خواهد بود.»

و نیز با دو سند دیگر یکی از حمزه بن طیار و دیگری از محمد بن عیسی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: لَوْ بَقِيَ اثْنَانِ لَكَانَ أَحَدُهُمَا الْحُجَّةَ عَلَى صَاحِبِهِ [۱۱] «اگر دو نفر بمانند، یکی از آنها حتماً حجت خدای بر آن دیگری خواهد بود.»

و نیز با سند خود از کرام روایت کند که قال: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لَوْ كَانَ النَّاسُ رَجُلَيْنِ لَكَانَ أَحَدُهُمَا الْإِمَامَ. إِنَّ آخِرَ مَنْ يَمُوتُ الْإِمَامُ لِنَلَّا يَحْتَجُّ أَحَدًا عَلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ أَنَّهُ تَرَكَهُ بِغَيْرِ حُجَّةٍ لِلَّهِ

عَلَيْهِ [۱۲] «حضرت صادق علیه السلام فرمودند: اگر مردم منحصر در دو نفر گردند هر آینه یکی از آنها امام خواهد بود. و از آن دو نفر آن که دیرتر بمیرد امام خواهد بود به علت آنکه هیچ کس بدون حجت الهیه نباشد و در مقابل پروردگار ادعا نکند که مرا بدون راهنمایی که مرا به سوی تو دعوت کند گذاردی».

و نیز از یونس بن یعقوب از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که قَالَ: سَمِعْتُهُ يَقُولُ: لَوْ لَمْ يَكُنْ فِي الْأَرْضِ إِلَّا اثْنَانِ لَكَانَ أَحَدُهُمَا الْحُجَّةَ [۱۳].

نکته سوم: آن است که رسول خدا می فرماید: لَا تَخْلُوا الْأَرْضَ مِنْهُمْ «هیچگاه زمین از امام خالی نیست». به مفاد این جمله روایاتی وارد است. محمد بن یعقوب کلینی با سند خود از حسین بن ابی العلاء روایت می کند قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: تَكُونُ الْأَرْضُ لَيْسَ فِيهَا إِمَامٌ؟ قَالَ: لَا قُلْتُ: يَكُونُ إِمَامَانِ؟ قَالَ: لَا، إِلَّا وَ أَحَدُهُمَا صَامِتٌ [۱۴].

«می گوید: به حضرت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم: آیا می شود در زمین امام نباشد؟ فرمود: نه. گفتم آیا می شود در روی زمین دو امام باشد؟ فرمود نه، مگر آنکه یکی از آنها ساکت بوده و زمام امور را در دست نگیرد».

و نیز با سند خود از اسحاق بن عمار روایت کرده است عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: سَمِعْتُهُ يَقُولُ: إِنْ الْأَرْضَ لَا تَخْلُو إِلَّا وَ فِيهَا إِمَامٌ كَيْمَا إِنْ زَادَ الْمُؤْمِنُونَ شَيْئاً رَدَّهْمُ وَ إِنْ نَقَصُوا شَيْئاً أُنْمَتْ لَهُمْ [۱۵].

«می گوید: از حضرت صادق علیه السلام شنیدم که می فرمود: هیچگاه روی زمین از امام خالی نخواهد بود، برای آنکه اگر مؤمنین در امری از امور زیاده روی کنند آنها را به جای خود در درجه اعتدال برگرداند، و اگر در امری از امور کوتاهی کنند و نقصانی به بار آورند آن نقیصه را برای آنان تمام کند و آنان را معتدل نماید».

و نیز با سند خود از عبد الله بن سلیمان عامری از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: مَا زَالَتْ الْأَرْضُ إِلَّا وَ لِلَّهِ فِيهَا الْحُجَّةُ، يُعَرَّفُ الْحَلَالَ وَ الْحَرَامَ. وَ يَدْعُو النَّاسَ إِلَى سَبِيلِ اللَّهِ [۱۶]. «هیچ وقتی

از پیدایش زمین تا به حال نگذشته است مگر آنکه از برای خدا در آن حجّتی بوده است که حرام و حلال خدا را به آنها تعلیم دهد و مردم را به راه خدا بخواند».

و نیز با سند خود از ابن مسکان از ابو بصیر عن اُحَدِیْهِمَا عَلَیْهِمَا السَّلَامِ روایت کرده است **قال: قال: إِنَّ اللَّهَ لَمْ يَدْعِ الْأَرْضَ بِغَيْرِ عَالِمٍ، وَ لَوْ لَا ذَلِكَ لَمْ يُعْرِفِ الْحَقُّ وَالْبَاطِلُ.**

«ابو بصیر می گوید: حضرت امام محمد باقر یا حضرت امام جعفر صادق علیهما السلام فرمودند: خداوند زمین را یله و بدون عالم قرار نمی دهد و رها نکرده و اگر چنین نبود حق و باطل شناخته نمی شد.»

و نیز با سند خود از علی بن ابی حمزه از ابو بصیر از حضرت صادق علیه السلام روایت می کند که **قال: إِنَّ اللَّهَ أَجَلٌ وَ أَعْظَمُ مِنْ أَنْ يَتْرُكَ الْأَرْضَ بِغَيْرِ إِمَامٍ عَادِلٍ [۱۷]** «فرمود: خداوند بزرگتر و بلند مرتبه تر است از آنکه زمین را بدون امام عادل رها و یله بگذارد».

نکته چهارم آنکه رسول خدا فرمود: **وَ لَوْ خَلَّتْ لِأَسَاخَتْ بِأَهْلِهَا** «اگر زمین از امام تهی باشد تمام اهلس را به کام خود فرو خواهد کشید».

ثقة الاسلام کلینی با سند خود از علی بن راشد از حضرت ابو الحسن (یعنی حضرت علی بن موسی بن جعفر علیهم السلام) روایت کرده است که **قال: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَتَبْقَى الْأَرْضُ بِغَيْرِ إِمَامٍ؟ قَالَ: لَوْ بَقِيَتِ الْأَرْضُ بِغَيْرِ إِمَامٍ لَسَاخَتْ. [۱۸]** «می گوید: از آن حضرت سؤال کردم: آیا زمین بدون امام باقی خواهد بود؟ فرمود: اگر زمین بدون امام باشد فرو خواهد رفت».

و نیز با سند خود از محمد بن فضیل از حضرت امام رضا علیه السلام روایت کرده است **قال: قُلْتُ لَهُ: أَتَبْقَى الْأَرْضُ بِغَيْرِ إِمَامٍ؟ قَالَ: لَا. قُلْتُ: إِنَّا نُرَوِّي عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهَا لَا تَبْقَى بِغَيْرِ إِمَامٍ إِلَّا أَنْ يَسْخَطَ اللَّهُ تَعَالَى عَلَى أَهْلِ الْأَرْضِ أَوْ عَلَى الْعِبَادِ. فَقَالَ: لَا. لَا تَبْقَى إِذَا لَسَاخَتْ [۱۹]** می گوید: به حضرت رضا علیه السلام عرض کردم: آیا زمین بدون امام باقی خواهد بود؟ فرمود: نه. عرض کردم: به ما از حضرت صادق علیه السلام روایت نموده اند که فرموده است: زمین به غیر امام باقی نخواهد بود مگر آنکه غضب خدا بر

زمین یا بر بندگانش فرود آید. حضرت فرمود: اصلاً بدون امام نمی ماند، و در این صورت زمین اهلش را در کام خود فرود خواهد کشید».

و نیز با سند خود از ابو هراسه از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است **قَالَ: لَوْ أَنَّ الْإِمَامَ رُفِعَ مِنَ الْأَرْضِ سَاعَةً لَمَاجَتْ بِأَهْلِهَا كَمَا يَمُوجُ الْبَحْرُ بِأَهْلِهِ [۲۰]**. «حضرت باقر فرمود: اگر یک ساعت امام از روی زمین برداشته شود زمین مانند موجی که در دریا پدید آید و همه مسافران کشتی ها را غرق کند به موج درآمده و تمام افراد ساکن روی خود را هلاک خواهد نمود».

و همچنین با سند خود از معلی بن محمد از وشاء روایت کرده است **قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامَ: هَلْ تَبْقَى الْأَرْضُ بِغَيْرِ إِمَامٍ؟ قَالَ: لَا. قُلْتُ: إِنَّا نُرَوِي أَنَّهَا لَا تَبْقَى إِلَّا أَنْ يَسْخَطَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ عَلَى الْعِبَادِ؟ قَالَ: لَا تَبْقَى إِذَا لَسَاخَتْ [۲۱]** «و شاء می گوید: از حضرت رضا علیه السلام پرسیدم: آیا زمین بدون امام باقی خواهد بود؟ فرمود: نه. گفتم: به ما چنین روایت کرده اند که زمین بدون امام نمی شود مگر آنکه خدا بر بندگان خود غضب کند. فرمود: اگر زمین بدون امام باشد تمام اهل خود را فرو خواهد برد».

نکته پنجم آنکه رسول خدا می فرماید: **وَ أَنْكَ لَا تُخْلِي الْأَرْضَ مِنْ حُجَّةٍ لَكَ عَلَى خَلْقِكَ ظَاهِرٍ لَيْسَ بِالْمُطَاعِ أَوْ خَائِفٍ مَغْمُورٍ**. تا آنکه می فرماید: **أُولَئِكَ الْأَقْلُونَ عَدَدًا الْأَعْظَمُونَ قَدْرًا عِنْدَ اللَّهِ**. «و بار پروردگارا تو زمین را از حجّت و امام بر بندگانت خالی نمی گذاری یا حجّتی که ظاهر باشد در میان مردم ولی مردم از او پیروی نکنند، یا حجّتی که غایب باشد از میان مردم و ترسناک ... این حجّتها چقدر کم اند و چقدر درجه و مقام آنها نزد پروردگار بزرگ است.»

### کلام امیر المؤمنین علیه السلام درباره خصوصیات حجج الهی

امیر المؤمنین علیه السلام در ذیل همان مکالماتی که با کمیل داشتند هنگام خروج به مقبره در صحرا می فرماید: **اللَّهُمَّ بَلَى لَا تَخْلُوا الْأَرْضَ مِنْ قَائِمٍ لِلَّهِ بِحُجَّةٍ إِمَّا ظَاهِرًا مَشْهُورًا أَوْ خَائِفًا مَغْمُورًا لِنَلَّا تَبْطُلَ حُجَجُ اللَّهِ وَ بَيِّنَاتِهِ، وَ كَمْ ذَا؟ وَ أَيْنَ أَوْلَئِكَ؟ أَوْلَئِكَ وَ اللَّهُ الْأَقْلُونَ عَدَدًا وَ الْأَعْظَمُونَ قَدْرًا. يَحْفَظُ اللَّهُ**

بِهِمْ حُجَجَهُ وَبَيِّنَاتِهِ حَتَّى يُودِعُوهَا نُظْرَائِهِمْ وَ يَزْرَعُوهَا فِي قُلُوبِ أَشْبَاهِهِمْ. هَجَمَ بِهِمُ الْعِلْمُ عَلَيَّ حَقِيقَةَ الْبَصِيرَةِ، وَ بَاشَرُوا رُوحَ الْيَقِينِ، وَ اسْتَلَّاتُوا مَا اسْتَوْعَرَهُ الْمُتَرَفُّونَ، وَ انِسُوا بِمَا اسْتَوْحَشَ مِنْهُ الْجَاهِلُونَ، وَ صَحِبُوا الدُّنْيَا بِأَبْدَانٍ أُرْوَاهَا مُعَلَّقَةً بِالْمَحَلِّ الْأَعْلَى. اُولَئِكَ خُلَفَاءُ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ وَ الدَّعَاءُ إِلَى دِينِهِ. آه آه شَوْقاً إِلَى رُؤْيَتِهِمْ أَنْصَرِفُ إِذَا شِئْتُ [٢٢]. [١]

پس از آن که امیر المؤمنین علیه السلام برای کمیل بیان چهار دسته از علمای دنیاپرست و ضعیف‌الرأی را می‌نماید و آرزو می‌کند که کسی را یافت کند تا از علوم انباشته در سینه خود به او بیاموزد و یافت نمی‌کند و می‌فرماید: دنیا از علم خالی شده است آنگاه می‌فرماید: «بلی هیچ گاه زمین از حجت خدا که برای خدا قیام کند خالی نخواهد بود خواه آن حجت در بین مردم ظاهر و معروف باشد و خواه غائب و هراسان. خداوند حجت خود را همیشه بر روی زمین باقی می‌دارد برای آنکه ادله توحید و دلائل و بیّنات خدا باطل نشود و نسخ نگردد و حجت‌های الهیه بر مردم تمام شود. آری لکن آن حجت‌ها چند نفرند؟ و کجا هستند؟ سوگند به خدا که تعدادشان بسیار کم ولی قدر و ارج آنها در نزد خدا بسیار بزرگ است. خداوند با دل‌های توانا و نفوس قدسیه آنان آیات و بیّنات خود را حفظ کرده تا آنها را به هم طرازان خود بسپارند و در دل‌های آنان ذخیره کنند و در قلوب نظائر و اشباه خود تخم توحید و معارف الهیه و اسرار غیبیه را بکارند. دریا‌های علم با حقیقت بصیرت و درک واقعیت به آنها هجوم آورده است، و به روح یقین و مرتبه عالیه ایمان رسیده و آنرا بالمباشرة لمس نموده‌اند، و در نهایت زهد و بی‌اعتنائی به لذات مادی و حسّی آنچه را که مُتَرَفِّین و خوشگذرانها و راحت طلبان خَشِن و سخت می‌پندارند اینان نرم و لطیف و ملایم می‌شمرند، و به آنچه مردم نادان و جاهل از آن گریزانند انس و آشنائی دارند. در دنیا فقط با بدنهایی مصاحب هستند و با جسم خود در روی زمین زندگی می‌کنند لیکن ارواح آنها به ملکوت اعلی پیوسته و جانها آنها به عوالم قدس و حرم امن و امان الهی مسکن گزیده است. ای کمیل این دسته فقط خلیفه‌های الهی بر روی زمین هستند و حجت‌های خدا بر کاخ آفرینش و عالم هستی، و اینان دعوت کنندگان به سوی خدا هستند و رهبران دین او. آه آه چقدر اشتیاق ملاقات و دیدار آنها را دارم. (حالا گفتار من با تو تمام شد) هر زمان که خواستی برو».

و کلینی با سند خود از ابو اسحاق از کسی که مورد وثوق اوست از اصحاب امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده است که **قال امیر المؤمنین علیه السلام: اللهم انک لا تخری ارضک من حجة لک علی خلفک** [۲۳] «حضرت امیر المؤمنین علیه السلام عرض می کنند: بار پروردگارا تو زمین خود را هیچ گاه از حجّتی بر بندگان خودت خالی نخواهی گذاشت».

و همچنین با سند خود از ابو حمزه ثمالی از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است **قال: قال: والله ما ترک الله ارضاً منذ قبض آدم علیه السلام الا وفيها امام يهتدى به الى الله وهو حجته على عباده ولا تبقى الارض بغير امام حجة لله على عباده** [۲۴]. «حضرت باقر فرمود: سوگند به خدا که خداوند از روزی که آدم ابو البشر را به سوی خود برد هیچ گاه زمینی از زمین ها را بدون امامی که مردم را به سوی خدا رهبری کند و حجّت او بر بندگانش بوده باشد خالی نگذاشته است، و هیچ گاه زمین بدون امامی که حجّت بر بندگانش باشد باقی نخواهد بود».

و نیز چهار روایت با سندهای مختلف از حضرت صادق و حضرت موسی بن جعفر و حضرت رضا علیهم السلام روایت کرده مبنی بر آنکه حجّت خدا بر بندگان بدون امام تمام نخواهد شد. [۲۵]

مرحوم سید علیخان در «شرح صحیفه» درباره روایاتی که از طرق عامّه راجع به لزوم امام وارد شده است گوید: **اما من طرق العامّة فمنه الحديث المشهور المتفق على روايته عن النبي: من مات و لم يعرف امام زمانه مات ميتة جاهليّة.** و به همین مضمون حاکم تخریج کرده و آن را صحیح شمرده از ابن عمر که رسول خدا فرمود: **من مات و ليس عليه امام مات ميتة جاهليّة.** و ابن مردويه از علی علیه السلام تخریج کرده که: **قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم في قول الله تعالى «يوم ندعوا كل اناس بإمامهم» قال: يدعى كل قوم بإمام زمانهم و كتاب ربهم و سنّة نبيهم.** و ابن عساکر از خالد بن صفوان تخریج کرده است **إنه قال: لم تخل الارض من قائم لله بحجته في عباده - انتهى**

## اشاره به ظهور حضرت قائم آل محمد علیهم السلام

نکته ششم: آنکه حضرت رسول در این حدیث اشاره به ظهور قائم آل محمد حضرت حجه بن الحسن العسکری عجل الله تعالی فرجه الشریف نموده می‌فرماید: **وَلَوْ لَمْ يَكُنْ مِنَ الدُّنْيَا إِلَّا يَوْمٌ وَاحِدٌ لَطَوَّلَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ ذَلِكَ الْيَوْمَ حَتَّى يَخْرُجَ قَائِمُنَا فَيَمْلَأَ الْأَرْضَ قِسْطًا وَعَدْلًا كَمَا مَلَأَتْ ظُلْمًا وَجَوْرًا.** این مسئله از مسائل اختصاصی مذهب شیعه نیست بلکه یکی از اصول مسلمة اسلام است و طبق مفاد این حدیث احادیث بسیاری از بزرگان علماء عامه با سندهای خود از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم راجع به ظهور حضرت مهدی ارواحنا فداه وارد شده است و ان شاء الله مفصلاً در آینده به ذکر آن خواهیم پرداخت.

دیگر از روایات دسته دوم از طبقه هشتم از تفسیر آیه **إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ** حدیثی است که شیخ صدوق با سند خود از موسی بن مسلم از مسعده روایت کرده است. مسعده گوید: من در خدمت حضرت صادق علیه السلام بودم که پیرمردی با پشت خمیده و تکیه به عصا زده وارد شد و بر آن حضرت سلام کرد. حضرت پاسخ سلامش را دادند، سپس پیرمرد گفت: ای فرزند رسول خدا دستت را بده ببوسم، حضرت دست خود را دادند و شیخ پیر بوسید و گریه کرد. حضرت فرمودند: ای پیرمرد چرا گریه می‌کنی؟ پیرمرد گفت: صد سال است که همواره در انتظار قائم شما هستم، می‌گویم این ماه ظهور می‌کند، و در این سال ظهور می‌کند، سنم زیاد شده پوستم نازک و استخوانم باریک و ضعیف، و مرگم نزدیک و تا به حال در میان شما خاندان رسول خدا زمانی نگذشته است که دلم خوش و خرسند باشد، پیوسته شما را گشته و فراری از شهر به شهر و دیار به دیار دیده‌ام اما دشمنان شما آن قدر در عزت به سر می‌برند که گویا با بالهای خود بر فراز آسمان در پروازند و با این اوضاع و پیش‌آمدها چگونه گریه نکنم؟

چشمان حضرت صادق از عبارات این پیرمرد به اشک سرازیر شد و فرمود: ای شیخ اگر خدا تو را زنده بگذارد تا قائم ما را ادراک کنی و او را ببینی چقدر در مقام و منزله بزرگی قرار خواهی گرفت! و اگر قبل از ظهور قائم مرگ تو برسد در روز بازپسین با ثقل محمد محشور خواهی شد، و ما ثقل محمد هستیم (مراد از ثقل چیز مهم و بزرگ است که شخصیت هر کس به آن بسته است). **فَقَالَ مُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: إِنِّي**

مُخَلَّفٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ فَتَمَسَّكُوا بِهِمَا لَنْ تَضِلُّوا: كِتَابَ اللَّهِ وَ عِثْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي. «رسول خدا فرمود: من در میان شما دو چیز بسیار مهم و بزرگ را به عنوان خلافت می گذارم، اگر به آن دو چنگ زنید و تمسک جوئید هیچگاه گمراه نخواهید شد کتاب خدا و عترت من اهل بیت من». پیرمرد گفت: حال که این خبر را از شما شنیدم دیگر باکی از مردن ندارم.

پس از آن حضرت فرمودند: ای شیخ بدان که قائم ما اهل بیت از صلب حضرت امام حسن عسکری خواهد بود و حسن از صلب علی خارج می شود، و علی از صلب محمد و محمد از صلب علی خارج می شود، و علی از صلب موسی خارج می گردد، و موسی این است. و اشاره به فرزندشان موسی بن جعفر که در آنجا بود نمودند و فرمودند: موسی از صلب من خارج شده است. ما دوازده نفر ایمان، همگی معصوم و پاکیزه هستیم. شیخ گفت: آیا بعضی از شما بر بعضی دیگر افضلیت دارد؟ حضرت فرمود: نه. ما همگی در فضل یکسانیم ولیکن بعضی از ما نسبت به دیگری عملش بیشتر است. ثُمَّ قَالَ: يَا شَيْخُ وَاللَّهِ لَوْ لَمْ يَبْقَ مِنَ الدُّنْيَا إِلَّا يَوْمٌ وَاحِدٌ لَطَوَّلَ اللَّهُ ذَلِكَ الْيَوْمَ حَتَّى يَخْرُجَ قَائِمُنَا أَهْلَ الْبَيْتِ إِلَّا أَنَّ الشَّيْعَةَ يَقْعُونَ فِي فِتْنَةٍ وَ حَيْرَةٍ فِي غَيْبَتِهِ. هُنَاكَ يُثَبِّتُ اللَّهُ عَلَيَّ هَذَا الْمُخْلِصِينَ. اللَّهُمَّ أَعِنَهُمْ عَلَيَّ ذَلِكَ [۲۶].

و «سپس حضرت فرمود: ای پیرمرد! سوگند به خدا که اگر از عمر دنیا نمانده باشد مگر فقط یک روز، خداوند آن روز را به قدری طولانی خواهد نمود که قائم ما اهل بیت خارج شود و ظهور کند. و بدان که شیعیان ما در امتحانات شدید و حیرت عجیبی در زمان غیبت او واقع شوند اما خداوند بندگان مخلصین خود را از شیعه ما بر اقرار و اعتراف به امامت او ثابت خواهد نمود. بار پروردگارا شیعیان ما را در صبر و ثبات در غیبت او یاری فرما».

و نیز شیخ صدوق با اسناد خود از عبد الغفار بن قاسم أبو مریم از ابو هریره روایت کرده است قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ وَ قَدْ نَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ «إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ». فَقَرَأَهَا عَلَيْنَا رَسُولُ اللَّهِ، قَالَ أَنَا الْمُنذِرُ، أَمْ تُعْرِفُونَ الْهَادِيَّ؟ قُلْنَا: لَا، يَا رَسُولَ اللَّهِ. قَالَ: هُوَ خَاصِيفُ النَّعْلِ، فَطَوَّلْتَ الْأَعْنَاقُ إِذْ خَرَجَ عَلَيْنَا عَلَيَّ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْ بَعْضِ الْحَجَرِ وَ بِيَدِهِ نَعْلُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ

و آلِهِ وَ سَلَّمَ ثُمَّ التَّفَتَ إِلَيْنَا: الاِنَّهُ الْمُبَلَّغُ عَنِّي وَ الْإِمَامُ بَعْدِي وَ زَوْجُ ابْنَتِي وَ أَبُو سِبْطِي فَفَخْرًا. نَحْنُ  
 أَهْلُ بَيْتٍ أَذْهَبَ اللَّهُ عَنَّا الرَّجْسَ وَ طَهَّرَنَا تَطْهِيرًا مِنَ الدَّنَسِ، فَقَاتَلَ بَعْدِي عَلَى التَّأْوِيلِ كَمَا قَاتَلْتُ عَلَى  
 التَّنْزِيلِ، هُوَ الْإِيَّامُ أَبُو الْإِمَّةِ الزُّهْدِ. فَقِيلَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ كَيْمِ الْإِمَّةِ بَعْدَكَ؟ قَالَ: اثْنَا عَشَرَ، عَدَدَ نُبِيَّاءَ  
 بَنِي إِسْرَائِيلَ، وَ مِنَّا مَهْدِيٌّ هَذِهِ الْإِمَّةُ يَمَلَأُ اللَّهُ الْأَرْضَ قِسْطًا وَ عَدْلًا كَمَا مَلَأَتْ جُورًا وَ ظُلْمًا، لَا تَخْلُوا  
 الْأَرْضَ مِنْهُمْ إِلَّا سَاخَتْ بِأَهْلِهَا. [۲۷]

«أبو هريره گوید: در وقتی که آیه «إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ» نازل شده بود من به حضور رسول اکرم  
 مشرف شدم، رسول خدا این آیه را برای ما تلاوت فرمود و سپس فرمود: من منذر و دعوت کننده به سوی خدا  
 هستم، آیا شما هادی و رهبر را می شناسید؟ عرض کردیم: نه ای رسول خدا. فرمود: راهنما و هادی کسی است  
 که مشغول پینه زدن کفش ها است. در این حال همه اصحاب گردنهای خود را بلند نموده که وصله زن کفش ها  
 را ببینند که ناگهان از بعضی از اطاقها علی بن ابی طالب علیه السلام بیرون آمد و در دستش نعل رسول خدا  
 بود. در این حال رسول خدا روی خود را به ما نمود و فرمود: ای مردم آگاه باشید علی است که ندای مرا به  
 گوش جهانیان می رساند و رسالت مرا به مردم ابلاغ می کند، و اوست امام بعد از من و شهپر دختر من و پدر  
 دو فرزند من، پس چه افتخار بزرگی است. ما اهل بیتی هستیم که خداوند هر گونه پلیدی و آلاشی را از ما  
 دور نموده و ما را به مقام طهارت و پاکی مطلق رسانیده است. علی بن ابی طالب بعد از من برای اثبات تأویل  
 قرآن جنگ می کند همچنانکه من برای تنزیل قرآن جنگ کردم. اوست امام و پدر امامان که همه آنها پاک و  
 بی رغبت به آمال دنیوی هستند. گفته شد: ای رسول خدا! امامان بعد از شما چند نفرند؟ حضرت فرمود:  
 دوازده نفر به عدد نُبِيَّاءَ بَنِي إِسْرَائِيلَ، و مهدی این امت از ماست. خداوند زمین را پر از عدل و داد کند پس از  
 آنکه پر از ظلم و ستم شده باشد. هیچ گاه زمین از امام خالی نخواهد بود و گرنه تمام اهل خود را در کام خود  
 فرو خواهد کشید».

عَلَّامَهُ مَجْلِسِي پَسِ از آنکه بسیاری از روایاتی را که در تفسیر آیه «إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ» وارد شده  
 است روایت کرده به عنوان توضیح و بیان معنی این روایات گفته است: سید ابن طاووس رضوان الله علیه در

کتاب «سعد السُّعود» گفته که: در تفسیر این آیه شیخ محمد بن عباس بن مروان به پنجاه طریق روایت کرده است که مراد از هادی علی بن ابی طالب است. و سپس مجلسی پس از قدری شرح در پیرامون آیه گوید: احتمال سوّم آنکه مراد از منذر رسول خدا و مراد از هادی علی است. ابن عباس گوید: که رسول خدا دست خود را بر سینه خود گذارده و فرمود: **أَنَا الْمُنْذِرُ** و اشاره به شانه علی نموده و فرمود: **أَنْتَ الْهَادِي، يَا عَلِيُّ** **بِكَ يَهْتَدِي الْمُهْتَدُونَ بَعْدِي**. و البته مخفی نیست که این آیه مبارکه بعد از ورود این سلسله مستفیضه از اخبار دلالت می کند که هیچ زمانی از امام هادی و رهبر امت خالی نخواهد بود، و امیر المؤمنین علیه السلام خلیفه و امام بعد از رسول اکرم است نه غیر او. و این دلالت از چند نقطه نظر است: اول مقابله رسول خدا به اینکه منذر است با علی به اینکه هادی است. و هیچ عاقل عارف به اسلوب کلام در تردید نمی ماند که این مقابله دلالت دارد بر آنکه علی بن ابی طالب بعد از رسول خدا قائم مقام او بوده و به آنچه وظیفه آن حضرت در زمان حیات بوده است قیام و اقدام باید بنماید. بلکه از این مرحله دلالت، و دلالت بیشتری نیز دارد و آن این که در این آیه فقط انذار به رسول خدا نسبت داده شده است اما هدایت و رهبری که از انذار قوی تر است به علی علیه السلام واگذار شده است.

دوّم از قول رسول خدا که فرمود: **أَنْتَ الْهَادِي** استفاده حصر می شود زیرا که اگر خبر معرفه باشد دلالت بر حصر می کند. و همچنین از قول امیر المؤمنین علیه السلام که فرمود: **أَنَا الْهَادِي إِلَى مَا جَاءَ بِهِ**. و از قول رسول خدا **وَالْهَادِي عَلِيٌّ** نیز استفاده حصر می شود زیرا اگر مبتداء معرفّ به الف و لام باشد افاده حصر می کند.

سوّم از تقدیم ظرف در قول رسول خدا که فرمود: **بِكَ يَهْتَدِي الْمُهْتَدُونَ** نیز استفاده حصر می گردد. و نیز از بسیاری از تعبیراتی که در مضمون روایات سابق الذکر گذشت از همه اینها استفاده می شود که مقام امامت و خلافت بعد از رسول خدا که همان هدایت است اختصاص به آن حضرت دارد. و از اینجا استفاده می شود که حدیث **أَصْحَابِي كَالنُّجُومِ بِأَيِّهِمْ أَقْتَدَيْتُمْ اهْتَدَيْتُمْ** «اصحاب من مانند ستارگانند به هر یک از آنها اقتدا کنید هدایت می شوید» از افتراهای عامّه است بر رسول خدا، و بسیاری از بزرگان عامّه خود اعتراف کرده اند که این

خبر مجعول و ساختگی است. از جمله شارح «شفا» است که اعتراف به این معنی نموده و راویان این حدیث را ضعیف شمرده است، و دیگر ابن حَم و دیگر حافظ زین الدین عراقی. و إن شاء الله تعالی بحث آن خواهد آمد.

### ولایت فقیه از دیدگاه فقه شیعی

و اما بعد بحث مهمی که باید در اینجا مطرح شود این است که: آیا اصل تشکیل حکومت اسلامی و تصدی ولیّ فقیه یک امر لازمی است یا لازم نیست؟ و آیا امر بر پاداشتن ولایت فقیه بر مؤمنین و مسلمین واجب نیست؟ و تعیین حاکم شرع در زمان غیبت که امام معصوم در پرده استتار است محلی ندارد؟ و آیا این امر اختصاص به خود آن حضرت دارد؟ و در صورت غیبت، تصدی مقام امامت و امریت و ولایت برای هر کس آیا ما کانُ غصب مقام امامت و وصایت و خلافت محسوب می‌شود؟ و بنابراین، تشکیل حکومت بهر نحو، حکومتی در مقابل حکومت او و ولایتی در مقابل ولایت اوست؟ و نه تنها این امر، امر مُستحسنی نیست، بلکه مذموم هم می‌باشد؛ چون غصب مقام خلافت و غصب مقام وصایت است؟

و بر همین اساس، بسیاری از اخباریین قائل شده‌اند که در زمان غیبت ولایتی نیست و حدود هم نباید جاری شود و تشکیل نماز جمعه هم حرام است. و بعضی از فقهاء هم که در وجوب نماز جمعه تشکیک کرده‌اند و احتمال حرمت داده‌اند بر همین اساس است که نماز جمعه اختصاص به امام معصوم یا إذن خاصّ از قبل او دارد. بنابراین، بدون تصدی وی یا منصوب از قبل وی حرام است و تشکیل نماز جمعه جائز نیست.

در اینصورت یا اصلاً نماز جمعه خواندن حرام است، یا اگر کسی احتیاطاً نماز جمعه را بخواند باید نماز ظهر را هم بخواند؛ چون با وجود قطع به اشتغال ذمه یقین به فراغ حاصل نشده است. و فراغ ذمه در جایی حاصل می‌شود که انسان در طرفین شبهه احتیاط کند و آن، نماز جمعه و نماز ظهر است.

و بعضی پا را از این فراتر گذاشته و گفته‌اند: طبق روایاتی که در دست است، در زمان غیبت فساد در عالم زیاد می‌شود و منکرات رو به فزونی گذاشته، ظلم و جور عالم را فرا می‌گیرد؛ و قیام حضرت وقتی است که زمین

پر از شرک و ظلم شده باشد؛ آنوقت **يَمَلَا اللَّهُ بِهِ الْاَرْضَ قِسْطًا وَ عَدْلًا بَعْدَ مَا مَلَّتْ ظُلْمًا وَ جَوْرًا**. بنابراین، هر چه فساد بیشتر شود فرج نزدیکتر می‌شود.

حتی بعضی از عوام می‌گویند: چه بهتر اینکه فساد بیشتر شود تا حضرت زودتر ظهور کنند. و هر قدمی یا قلمی که برای اصلاح برداشته شود، جز اینکه قدمی علیه آنحضرت است نخواهد بود؛ زیرا ظهور آنحضرت را به تأخیر می‌اندازد. و ما که عاشق زیارت آنحضرت هستیم باید کاری کنیم که آنحضرت زودتر ظهور کنند؛ و با عمل صالح ما و امر بمعروف و نهی از منکر در خارج صلاح پیش می‌آید، و هر چه صلاح پیش بیاید ظهور آنحضرت به تأخیر می‌افتد.

تا جایی که می‌گویند: هر مقدار که رؤسای ظلم و جور بیشتر بر ما تعدی کنند و کفر عالم را فرا بگیرد و پرچم یهود و نصاری بر سر ما باشد مسأله‌ای نیست، **چون بَعْدَ مَا مَلَّتْ ظُلْمًا وَ جَوْرًا** خواهد بود. پس باید این را به فال نیک گرفت زیرا ظهور حضرت نزدیک است.

در همین زمان پهلوی بعضی می‌گفتند: این بی‌حجابی که آمد ظهور حضرت را نزدیک کرد؛ و انسان داعی ندارد و نباید اصولاً بر خلاف این مَمَشی رفتار کند و مردم را امر به حجاب نموده، یا برای حجاب زنها قیام نماید؛ زیرا که این کارها ظهور را به تأخیر می‌اندازد.

أما مرحوم آیه الله حاج آقا حسین قمی رحمه الله علیه از عراق آمدند و با محمد رضا پهلوی معاهده بستند که حجاب باید آزاد شود، و مردم از بی‌حجابی اجباری در امان باشند، رحمه الله علیه رحمه واسع.

ایشان سید غیور و پابرجائی بود، و ایستادگی کرد و زنها را از اسارت آنها بیرون آورد. چندین سال بود که زنها چادر بسر نکرده بودند و بعضی هم چادرها را با کفن‌های خود بسته بودند؛ چون می‌دانستند تا هنگامی که بمیرند روزی نخواهد آمد که دو مرتبه حجاب برگردد. و آن مرد ایستادگی کرد و پنج ماده را از تصویب دولت گذراند که یکی از آن پنج ماده آزادی حجاب بود، تا اینکه زنها آزاد باشند و افرادی که می‌خواهند چادر سرشان کنند مجبور به بی‌حجابی نباشند.

اکنون شاهد اینجاست که در همان زمان عده‌ای مخالفت می‌کردند و می‌گفتند: این سید آمده است ظهور امام زمان را به تأخیر اندازد! یا اخیراً که در همین مجالس دو مرتبه زمزمه بی‌حجابی بود، اشرف پهلوی گفته بود: من نمی‌گذارم زحمات پدرم هدر برود؛ و همان کاری که شده بود (مدارس و دانشگاهها بی‌حجاب شدند) دو مرتبه باید انجام شود! و وزارت فرهنگ هم برای اقدام به این کار دست به کار شده بود؛ و بعضی هم واقعاً خوشحال بوده و می‌گفتند: این کار به ظهور امام زمان کمک می‌کند و تعجیل در ظهور می‌شود!

و من خود از واعظی شنیدم که یکساعت در بالای منبر بحث می‌کرد و به أدله متقنه شرعیّه اثبات می‌کرد که دنیا مال دنیاپرستان است. ائمه را به دنیا داری، به ریاست، به آمریت، به حاکمیت چکار؟! دخالت در امور سیاسی و اجتماعی مردم و ریاست بر مردم و امر و نهی اصلاً مربوط به قضیه امامت نیست. و قضیه امامت و ولایت در مسیر دیگری است. و قیام حضرت سید الشهداء علیه السلام اصلاً برای مبارزه با یزید نبوده است، به هیچ وجه من الوجوه، حضرت از طرف پروردگار مأموریتی داشتند که بیایند و در کربلا کشته بشوند؛ و بر اساس میعادی که خداوند با آن حضرت در عهد اُلت نهاده بود، حضرت در همان مسیر حرکت کردند و به فوز شهادت رسیدند!

حقاً باید از نفهمی و جهالت به خدا پناه برد؛ که چقدر انسان باید جاهل باشد، چقدر باید از قرآن و سنت دور افتد که طرز تفکرش درست همان طرز تفکری باشد که دشمنان برای ما ترسیم کرده‌اند، و خواسته‌اند ما را به این طرز تفکر متفکر کنند!

### معنای ظهور و غیبت از دیدگاه حقیقی دین

این مسکینان نمی‌دانند که ظهور حقیقی امام زمان علیه السلام تنها ظهور شخصی و جسمی و عینی نیست. ظهور امام زمان یعنی ظهور دین، یعنی ظهور صدق، یعنی ظهور عدالت، یعنی ظهور توحید. و به هر درجه‌ای که دین در میان مردم ظهور پیدا کند آن حضرت ظهور پیدا کرده است؛ و به هر درجه‌ای که مردم راست بگویند و بر اساس عدالت رفتار کنند، حقیقت آن حضرت ظهور پیدا کرده است؛ و به هر درجه‌ای که مردم گرفتار معصیت و جنایت شوند، حقیقت آن حضرت بیشتر غائب شده است. آنوقت با این اعمال، عوض اینکه

خود را به ظهور نزدیک کنند دور می‌کنند؛ و بر خلاف کتاب و سنت عمل می‌کنند. و فقط به عشق اینکه ما عاشق امام زمان هستیم به یک دعای ندبه و گریه کردن اکتفا می‌کنند؛ بعد دست به هر کاری که بگوئید می‌زنند و از گرانیفروشی و احتکار و از سائر امور مادی و طبیعی که نهی شده است دست بردار نیستند؛ و دلخوشند به اینکه این کافی است.

با اینکه این کافی نیست. دعای ندبه باید خوانده شود؛ ولی باید با دعای ندبه فکر خود را به حقیقت امام زمان نزدیک کرد، نه اینکه دور کرد و به گریه ظاهری اکتفا نمود و خود را در پوشش جهالت در مسیری حرکت داد که خلاف رضای آن حضرت است.

علی کلّ تقدیر، این منطقی است که الآن هم ممکن است بعضی کم و بیش به آن پایبند باشند و بگویند: هر قیامی قبل از قیام حضرت قائم عجل الله تعالی فرجه الشریف صورت بگیرد، آن قیام باطل است، آیا ما کان؛ و هیچکس دست به کار خیر و عدالت نباید بزند- و لو به نحو موجه جزئیّه- چون خلاف نظریّه آن حضرت است.

### بطلان گفتار کسانی که اقدام بر اصلاح جامعه را موجب تأخیر در ظهور می‌دانند

اکنون بحث ما در این جهت است که اولاً: کلیاتی که در قرآن مجید و سنت است بما چه می‌گوید؟ و ثانیاً: وظیفه ما در زمان غیبت چیست؟ و ثالثاً: روایات و آیات و تواریخ مستندی که در این قضیه داریم چه می‌باشد؟ و آیا واقعاً مطلب همین است که اینها می‌گویند یا نه؟! بلکه ایجاد حکومت اسلام و ولایت فقیه و تبعیت از فقیه عادل أعلم از ضروریات دین است و هر کسی که در این امر اهتمام نرزد نماز و روزه اش قبول نیست؛ حجّ و امر به معروف و نهی از منکرش قبول نیست؛ و تشکیل حکومت اسلام از اهمّ وظائف مسلمین است.

### إطلاق و تشدید آیات قرآن در لزوم قیام به حقّ و گسترش قسط در جامعه

ما در قرآن مجید آیاتی بر وجوب امر به معروف و نهی از منکر و قیام به قسط داریم؛ و این آیات إطلاق داشته و اختصاصی به زمانی دون زمانی ندارد. پس إطلاق آنها شامل زمان غیبت، و نسبت به یک یک افراد مسلمان خواهد بود که آنها نباید با یهود و نصاری آشنایی و مودت و دوستی داشته باشند و آنها را به خود راه بدهند.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا بِطَانَةَ مَنْ دُونِكُمْ لَا يَأْلُونَكُمْ خَبَالًا وَدُّوا مَا عَنِتُّمْ قَدْ بَدَتِ الْبَغْضَاءُ مِنْ أَفْوَاهِهِمْ وَمَا تَخْفَىٰ صُدُورُهُمْ أَكْبَرُ [۲۸].

و یا مانند آیه: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ لِلَّهِ شُهَدَاءَ بِالْقِسْطِ وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَاٰنُ قَوْمٍ عَلَىٰ آلَا تَعْدِلُوا اعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَىٰ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ [۲۹].

ای کسانی که ایمان آوردید، شما باید بر پادارندگان و برافرازدگان در راه خدا و برای خدا باشید! قوام در راه خدا و هر چه فی سبیل الله است (اعم از نماز و روزه و امر بمعروف و نهی از منکر و جهاد و صدقات و زکوات و نکاح و کسب و کار) باشید؛ و هر چیزی که در راه خدا امضاء شده، بر عهده شماست.

یعنی قیام به حق کنید و لواء حق را برافرازید، تا مردم در زیر لوای شما و در تحت قیام شما از بهره‌های معنوی متمتع باشند. شما باید نسبت به تمام مردم عالم، شهداء بالقسط و گواهان به عدل و ناظر و گواه باشید (گواهی له خود و علیه دیگری نداده، گواه به صدق و به حق باشید). و اگر افرادی با شما دشمنی ورزیدند موجب این نشود که شما از راه عدالت انحراف پیدا کنید و حکم علیه آنها و له دوستان خود بدهید. در هر حال باید حکم به عدالت کنید، خواه به دشمنان خود و خواه به دوستان خود. این طریق و مسیر به تقوی نزدیکتر است و شما را در پاکیزگی و مصونیت از حوادث نفسانی و شیطانی بهتر نگاه می‌دارد.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ بِالْقِسْطِ شُهَدَاءَ لِلَّهِ وَلَوْ عَلَىٰ أَنْفُسِكُمْ أَوِ الْوَالِدِينَ وَالْأَقْرَبِينَ إِنْ يَكُنْ غَنِيًّا أَوْ فَقِيرًا فَاللَّهُ أَوْلَىٰ بِهِمَا فَلَا تَتَّبِعُوا الْهَوَىٰ أَنْ تَعْدِلُوا وَإِنْ تَلُوتُوا أَوْ تَعْرِضُوا فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا [۳۰].

باز در این آیه بنحو عموم می‌فرماید: **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا**، ای کسانی که ایمان آوردید، شما برافرازدگان و بر پادارندگان حق و قسط در میان مردم باشید و پرچم عدالت را در دست بگیرید؛ و نه تنها خود قائم به قسط بوده، بلکه قوام به قسط باشید. یعنی نه اینکه شما فقط در بین خود و خانواده خود عدالت و قسط را عملی کنید، بلکه باید همه افراد قیامشان به شما باشد و در قسط و عدل نگهدار و پاسدار و نگهبان باشید. شما باید گواه باشید؛ گواه لله، گواه بحق، گواه به صدق؛ و اگرچه گواهی و شهادت علیه شما یا نزدیکانتان باشد، گواهی به حق بدهید. اگر دیدید شخصی فقیر است، به واسطه فقر بر او دل نسوزانید و حکم شهادت له او ندهید و نگوئید این شخص بیچاره و ضعیفی است. حکم را بر اساس حق قرار بدهید. خدا اولی است بر آن فقیر و غنی؛ و ولایتش بر آنها بیشتر است از خود آنها. او بیشتر ملاحظه حق را دارد و حکم به حق می‌کند. پس متابعت از هوای خود نکنید و همیشه در راه عدالت حرکت کنید. در ادای شهادت صریح و روشن حقیقت را بیان کنید؛ نه اینکه به قسمی مجمل و مبهم باشد که بالمآل له شخص محبوب خود قرار گیرد. یا اینکه با وجود علم و اطلاع از واقعیت بکلی از شهادت إعراض کنید و شهادت ندهید. و بدانید که خداوند به أعمال و نیات شما مطلع و خبیر است. و در آنچه انجام خواهید داد مورد بازخواست قرار خواهید گرفت.

در این آیات، عنوان **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا** بدون إشکال خطاب به عامه مکلفین است، اعم از مرد و زن.

در سوره مائده در سه مورد: ذیل آیات ۴۴ و ۴۵ و ۴۷ به ترتیب وارد است: **وَمَنْ لَّمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ - وَمَنْ لَّمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ - وَمَنْ لَّمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ.**

کسانی که حکم نکرده‌اند به آنچه خداوند نازل فرموده است این جماعت همه کافرنده؛ همه ظالمند؛ همه فاسقند. آیا در زمان غیبت این عناوین (کفر، فسق، ظلم) بر کسی که حکم بما أنزل الله نکند دیگر صادق نیست؟! و آیا مردم در زمان غیبت از تکلیف رها شده، مثل همج رعاء و مانند حیوانات، بل هم اصل می‌شوند؟ و آیا خداوند آنها را مانند بهائم قرار داده است؛ و اگر بخلاف ما أنزل الله حکم کنند مورد مؤاخذه قرار نمی‌گیرند؟!

و خلاصه آیا قرآن در آخر الزمان مرده یا منسوخ شده است؟ و آداب جاهلی و سنن مّلی و آراء و افکار شهوانی، قرآن را نسخ کرده اند؟ و آیات مَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ دیگر در اینجا صادق نیست؟ و انسان در هر جا منظره‌ای از قباح و فساد و ظلم و ستم - شخصی یا اجتماعی - دید باید سکوت اختیار کند، چون این قیام و أمر به معروف بر خلاف مسیر و نظر إمام به حق است؟!

عجبا! اگر اینطور باشد، آن إمام دیگر إمام به حق نیست؛ آن إمام ظلم است. آن إمامی که نخواهد انسان قیام به عدل و قیام به حق کند، إغاثه مظلوم کند، بلکه دوست داشته باشد ظالم بر ظلم خود ادامه دهد، یا به ظالم کمک کند، یا در دستگاههای ظالمانه وارد بشود و این أمر با روح آن إمام ملایمت داشته باشد، آن إمام دیگر إمام زمان نیست؛ او شیطانی است رجیم در تمام عوالم إلى یومِ الوَقْتِ المَعْلُومِ، و این فرد بشر را إغوا می‌کند. پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم وقتی از جنگ تبوک برگشتند (جنگ تبوک خیلی طول کشید و مشکلاتی داشت، گرچه انجام نشد، ولی طول سفر در تابستان و حرکت از مدینه تا به شام موجب بسیاری از ممرات‌ها و مشکلات شد.) خبر دادند که دیگر جنگی واقع نمی‌شود؛ یعنی دیگر جنگی در زمان حیات خود پیغمبر واقع نمی‌شود، و همین طور هم شد و غزوه تبوک آخرین غزوه ایست که رسول خدا انجام دادند. و در این وقت مسلمین شروع کردند به فروش أسلحه‌های خود و می‌گفتند: جهاد پایان یافت؛ و مردم متمکن هم بواسطه تمکن خود آن سلاحها را می‌خریدند. چون این جریان به گوش رسول خدا رسید آنها را از این عمل نهی کرده و فرمودند: **لَا تَزَالُ عِصَابَةُ مِنْ أُمَّتِي يُجَاهِدُونَ عَلَى الْحَقِّ حَتَّى يَخْرُجَ الدَّجَالُ**. [۳۱] دائماً جماعتی از امت من در راه حق جهاد می‌نمایند تا زمانی که دجال خروج کند.

### مَنْ رَأَى سُلْطَانًا جَائِرًا مُسْتَحِلًّا لِحُرْمِ اللَّهِ ...

طبری در تاریخ خود نقل و روایت می‌کند از ابو مِخْنَفٍ از عَقْبَةُ بن أَبِي العِيزَار که او روایت کرده است که حضرت سید الشهداء علیه السلام أصحاب خود و أصحاب حُرّ را در بَيْضَةَ مخاطب قرار داده و به این خطبه مشغول شدند: **فَحَمِدَ اللَّهُ وَ أَثْنَى عَلَيْهِ، ثُمَّ قَالَ: أَيُّهَا النَّاسُ! إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آئِهِ قَالَ: مَنْ رَأَى سُلْطَانًا جَائِرًا مُسْتَحِلًّا لِحُرْمِ اللَّهِ نَاكِثًا لِعَهْدِ اللَّهِ مُخَالِفًا لِسُنَّةِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ**

ءَالِه، يَعْمَلُ فِي عِبَادِ اللَّهِ بِالْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ، فَلَمْ يُعَيَّرْ عَلَيْهِ بِفِعْلٍ وَلَا قَوْلٍ، كَانَ حَقًّا عَلَى اللَّهِ أَنْ يُدْخِلَهُ  
مَدْخَلَهُ [۳۲].

پس حمد خداوند را بجای آورد و ثنا بر او فرستاد و پس از آن فرمود: ای مردم! رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: هر کسی بنگرد سلطان ستمگری را که حرام خدا را حلال شمرد، و عهد خدا را بشکند، و خلاف سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله رفتار کند، و در میان بندگان خدا به گناه و ستم عمل کند و آن شخص بیننده سکوت اختیار کند و نه از راه کردار و نه گفتار او را سرزنش نماید و در مقام انکار و عیب گوئی بر نیاید، بر خدا واجب است او را به همان جایی ببرد که آن سلطان جائر را می برد.

خطبه حضرت ادامه دارد، و فقط بدو آن خطبه که شاهد کلام ما بود در اینجا ذکر شد.

### پاسخ از ظهور روایاتی که هر گونه قیام را قبل از ظهور حضرت قائم محکوم می کند

أفرادی که می گویند در زمان غیبت انسان نباید به هیچ وجه من الوجوه قیامی و إقدامی کند به چند روایت تمسک می کنند:

أول روایتی است که کلینی در «روضه کافی» عن محمد بن یحیی، عن أحمد بن محمد، عن الحسين بن سعيد، عن حماد بن عیسی، عن الحسين بن المختار، عن أبي بصیر، عن أبي عبد الله علیه السلام روایت می کند که

قَالَ: كُلُّ رَأْيَةٍ تُرْفَعُ قَبْلَ قِيَامِ الْقَائِمِ فَصَاحِبُهَا طَاغُوتٌ يُعْبَدُ مِنْ دُونِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ. [۳۳]

سلسله سند را به حضرت صادق علیه السلام می رساند که آن حضرت فرمود:

«هر پرچمی که قبل از قیام قائم برافراشته گردد، صاحب آن پرچم طاغوت است؛ و مردم او را عبادت می کنند و دست از عبادت پروردگار عز و جل برداشته، او را معبود خود قرار می دهند.» یعنی آن صاحب پرچم، طاغوت

است و در مسیر غیر پروردگار حرکت می‌کند؛ و خود را معبود مردم قرار داده است و افرادی که به او می‌گروند عابد او هستند و عبادتشان هم در غیر راه خدا قرار دارد.

و این راییت هم اختصاص به یک راییت ندارد (كُلُّ رَأْيَةٍ) هر پرچمی برافراشته گردد (كُلُّ اِضَافَةٍ) به رایته شده است، راییت هم نکره است و إفاده عموم می‌کند). بنابراین، این حکم تا قبل از قیام قائم ادامه دارد. این است مفاد این روایت.

حال از سند که بگذریم آیا خود این متن قابل قبول است، یا اینکه منظور خاصی را در بر دارد؟ از قرینه قَبْلَ قِيَامِ الْقَائِمِ می‌توان استفاده کرد که آن راییتی که برداشته شود، نه هر راییتی است که در راه قائم و در مسیر دین و در مسیر قرآن و در مسیر ولایت و در مسیر رضایت خود حضرت قائم برافراشته گردد؛ بلکه آن راییتی است که در مقابل راییت قائم است.

چون قائم علیه السلام فقط یک قیام دارد و آن قیام بحق است؛ و آن قیام وقتی تحقق پیدا میکند که به موقع انجام شود و بجای خود و به منصفه خود نشست باشد. و هر کسی قبل از قیام قائم راییتی را- و لو بنام دین- برافرازد، اگر در غیر مسیر حضرت قائم باشد بعنوان خودپسندی و شخصیت طلبی و یا لا اقل بعنوان خود محوری تحقق خواهد یافت؛ و ولایتی را که به خود نسبت می‌دهد در مقابل ولایت قائم علیه السلام است نه مندک و فانی در ولایت و قیام قائم، و نه در مسیر و ممشای آن حضرت.

پس هر راییتی که در مقابل قیام قائم باشد فَصَاحِبُهَا طَاغُوتٌ. چون قیام قائم انسان را با از بین رفتن شخصیت و استکبار و خودمندی که در افراد موجود است بسوی پروردگار حرکت می‌دهد؛ و این راییت افراد را بسوی خود دعوت می‌کند و هر جائی که محوری و مرکزی از شخصیت طلبی باشد، آن طاغوت است و يُعْبَدُ مِنْ دُونِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ.

مجلسی در «مرآت العقول» [۳۴] این روایت را موثق دانسته است.

روایت دیگر در «بحار الانوار» علامه مجلسی است در أحوالات حضرت باقر علیه السلام که از «مناقب» ابن شهرآشوب روایت می‌کند:

### بحث از قیام زید بن علی بن الحسین و نهی امام از آن

يُرْوَى أَنَّ زَيْدَ بْنَ عَلِيٍّ لَمَّا عَزَمَ عَلَى الْبَيْعَةِ قَالَ لَهُ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا زَيْدُ! إِنَّ مَثَلَ الْفَائِمِ مِنْ أَهْلِ هَذَا الْبَيْتِ قَبْلَ قِيَامِ مَهْدِيِّهِمْ مَثَلُ فَرُخٍ نَهَضَ مِنْ عَشِيهِ مِنْ غَيْرِ أَنْ يَسْتَوِيَ جَنَاحَاهُ؛ فَإِذَا فَعَلَ ذَلِكَ سَقَطَ فَأَخَذَهُ الصَّبِيَانُ يَتَلَاعَبُونَ بِهِ. فَاتَّقِ اللَّهَ فِي نَفْسِكَ أَنْ تَكُونَ الْمَصْلُوبَ غَدًا بِالْكَنَاسَةِ! فَكَانَ كَمَا قَالَ. [۳۵]

ابن شهرآشوب می‌گوید: «روایت شده است: هنگامی که زید بن علی بن الحسین علیهم السلام عازم بر خروج شد و می‌خواست از مردم برای قیام خود بیعت بگیرد و علیه حکومت اموی و هشام بن عبد الملک جهاد کند، حضرت

أبو جعفر امام باقر علیه السلام، یعنی برادرشان به او فرمودند: ای زید! مثل کسی از این أهل بیت که قبل از قیام مهدی آنها قیام کند، مثل جوجه‌ای را می‌ماند که از لانه و آشیانه خود پرواز کند قبل از اینکه بالهای این جوجه استوار شده و قدرت بر پرواز داشته باشد؛ در این صورت آن جوجه می‌افتد؛ و وقتی جوجه افتاد بچه‌ها او را می‌گیرند و با او بازی می‌کنند. بنابراین، خدا را در ریخته شدن خون خود در نظر بدار که مبادا تو را فردا در کناسه و مزبله کوفه بر دار زنند! و مطلب هم همین طور بود که حضرت فرمود.»

یعنی زید در کوفه خروج کرد و سه روز (چهارشنبه و پنج شنبه و جمعه) مردم را دعوت به بیعت کرد، و افرادی دور او جمع شدند و روز قیام هم چهارشنبه بود. در روز جمعه هنگامی که لشکر شام ظاهر شد، تمام افرادی که با او بیعت کرده بودند فرار کردند و تنها سیصد نفر با او ماندند و همه کشته شدند؛ و تیری هم به خود زید إصابت کرد و بواسطه آن تیر در میدان افتاد و جنازه او را در کناسه کوفه بر دار آویختند و چهار سال جنازه‌اش بر بالای دار بود.

به این روایت استدلال می‌کنند که: بنابراین، قیامی هم که زید نمود قیام باطلی بوده است و حضرت آنرا منع کرده‌اند؛ و چون بر خلاف دستور و منع حضرت بوده است- همانطوری که حضرت فرمودند- کشته و مصلوب شد و در مزبله کوفه به دار آویخته شد. و این جمله حضرت که: **إِنَّ مَثَلَ الْقَائِمِ مِنْ أَهْلِ هَذَا الْبَيْتِ قَبْلَ قِيَامِ مَهْدِيِّهِمْ مَثَلُ فَرْخٍ نَهَضَ مِنْ عَشْتِهِ مِنْ غَيْرِ أَنْ يَسْتَوِيَ جَنَاحَاهُ؛** «مَثَل کسی که از اهل این بیت قیام کند قبل از مهدی آنها، مَثَل جوجه‌ای است که بال در نیاورده از لانه خود بپرد و بیفتد و بچه‌ها او را بگیرند و با او بازی کنند» همین معناست. یعنی هر کسی قبل از قیام مهدی نهضت کند به همین کیفیت مبتلا خواهد گشت، و لذا هیچ کس قبل از قیام مهدی- علی نحو الإطلاق- نباید نهوض کند. پس إطلاق این روایت شامل همه زمانها می‌شود حتی زمان غیبت، و هیچ کس حق نهوض ندارد؛ و اِلَّا مانند پرواز جوجه‌ای است که بال و پرش استوار نشده، که دچار آفات و مصائب می‌شود و دشمنان حمله می‌کنند و او را از پا در می‌آورند.

ولیکن این روایت با إطلاق خود در صدد بیان این معنی نیست که هر کسی از هر حقی دفاع کند، مَثَل او مَثَل فَرْخ است؛ حضرت در اینجا می‌فرماید ما یک مهدی داریم و بس! مهدی آخر الزمان یکی است، و اوست که قیام می‌کند؛ و مهدی نوعی هم نیست، بلکه مهدی شخصی است. مهدی یک شخص از خاندان ماست که در روایات هم تمام خصوصیاتش آمده است، که پس از امام یازدهم به ولایت و امامت می‌رسد، و پیامبر هم به اسم او تصریح فرموده است، که او مهدی آخر الزمان است. آن مهدی، کسی است که قیام می‌کند و تمام دنیا را زیر پرچم عدل خود می‌گیرد و با سیف، تمام دشمنان را از بین می‌برد و هیچ کس در مقابل او تاب مقاومت ندارد. حالا اگر کسی از اهل این بیت (یعنی از خاندان ما اهل بیت) بخواهد قیام کند و کار او را بکند، نخواهد توانست. آن مهدی وقتی قیام می‌کند که بالهایش استوار شده باشد؛ و وقتی بخواهد از آشیانه بپرد، یک مرتبه پرواز می‌کند و بر روی آسمانها و بر فراز قلّه کوهها سیر می‌کند؛ نه اینکه روی زمین بیفتد و بچه‌ها او را بگیرند و با او بازی کنند. و هر کس قبل از آن قیام بخواهد کار او و قیام او را بکند و دشمنان را در هم بکوبد و لوای مهدی را خود بدست گیرد، یعنی خود مهدی بشود، آن شخص مهدی نخواهد بود؛ زیرا مهدویت نوعیه نیست، بلکه مهدویت شخصیّه است و قائم به اوست.

بنابراین، ای برادر من! با کمال علم و دانش و درایت و حقیقتی که داری، و با اینکه نیتت نیت صحیح (قیام علیه باطل) است، من نصیحت می‌کنم که این کار بر صلاح نخواهد بود؛ زیرا در وراء هر مسأله یک مسأله غامض تری وجود دارد و هر ظاهری یک باطنی دارد و آن باطن هم باطنی دارد. و این قیام تو گرچه بعنوان جلوگیری از ظلم و فساد و کوتاه کردن دست تعدی دشمنان است و نیتت هم نیت حق است، ولیکن با توجه به مسائل دیگر که از آن غافل، خون تو و افراد دیگر ریخته خواهد شد و بدون نتیجه مسأله فیصله پیدا خواهد نمود. بنابراین، این کار را نکن! و من می‌بینم که فردا تو را می‌کشند و در کوفه هم به دار می‌زنند، فَاتَّقِ اللَّهَ فِي نَفْسِكَ!

### قیام محمد و ابراهیم فرزندان عبد الله محض نادرست بود

این روایت به این خوبی کجا دلالت می‌کند که هیچ کس نخواهد توانست در زمان غیبت ایجاد حکومت اسلامی کند؟! کجا دارد که هیچ کس حق دفع از ظلم را ندارد؟ کجا دارد که هیچ کس نمی‌تواند امر بمعروف و نهی از منکر کند؟! إِنَّ مَثَلَ الْقَائِمِ مِنْ أَهْلِ هَذَا الْبَيْتِ، یعنی هر کس از اهل این بیت قیام کرد؛ مثل محمد (صاحب نفس زکیه) و ابراهیم غمّر، که این دو نفر پسران عبد الله بن محض بودند و قیام کردند و حضرت امام جعفر صادق علیه السلام آنها را نصیحت کرد که این کار را نکنید؛ و هر دو به بدترین وضعی کشته شدند.

آنها هم مردم را به عنوان مهدویت به خود دعوت می‌کردند و می‌گفتند: ما آن مهدی هستیم که پیغمبر خبر داده است. و عبد الله بن محض که پسر حسن بن علی بن ابی طالب علیه السلام (یعنی پسر حسن مُثنی) بود، آن هم مردم را به بیعت با اینها به عنوان مهدویت دعوت می‌کرد، و خودش با محمد به عنوان مهدی بیعت نمود.

حضرت می‌گویند: این کارها را نکنید؛ آن مهدی یک شخص خاص است. اگر شما تمام دنیا را هم جمع کنید که بعنوان مهدویت با شما بیعت کنند، شما مهدی نخواهید شد؛ چون مهدی آن فرد خاص است و انسان باید دنبال آن مهدی برود.

بر اساس این گفتار روایتی است در «فرائد السمطين» و «عيون أخبار الرضا» که وقتی حضرت امام محمد باقر عليه السلام می‌خواستند ولایت را به حضرت صادق عليه السلام بسپارند، زید بن علی بن الحسین یعنی برادرشان حاضر بود و گفت: ای برادر جان! اگر تو کار حضرت امام حسن عليه السلام را می‌کردی که چون می‌خواست از دنیا برود، امامت و ولایت را به برادر خود منتقل کرد نه به پسر خود، کار پسندیده‌ای بود. حضرت فرمود: این کار به دست ما نیست؛ اختیار این امر به دست ما نیست؛ من که نمی‌خواهم از طرف خودم ولایت را به فرزندم جعفر بدهم؛ این مطلب از قبل معین شده است و از اختیار من خارج است.

### اسامی ائمه اثنی عشر در «صحیفه فاطمه» علیها السلام

«فرائد السمطين» و «عيون أخبار الرضا» با سند متصل خود از أبو نصره حدیث مینمایند که: چون حالت احتضار به حضرت أبو جعفر محمد بن علی عليه السلام دست داد، فرزند خود صادق عليه السلام را فرا خواند تا عهد و میثاق امامت را به او واگذار نماید. برادرش زید بن علی گفت: **لَوْ امْتَثَلْتَ فِي تِمَالِ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ لَرَجَوْتُ أَلَّا تَكُونَ آتَيْتَ مُنْكَرًا.** «تو در این پیمان اگر مثل انتقال امامت از حسن به حسین علیهما السلام (که از برادر به برادر دیگر بود، نه به فرزند) عمل می‌نمودی، من امیدوار بودم که عمل زشت و منکری را در اینجا بجا نیاورده باشی.»

حضرت امام باقر عليه السلام در پاسخ فرمود: **يَا أَبَا الْحُسَيْنِ! إِنَّ الْأَمَانَاتِ لَيْسَ بِالْمِثَالِ وَلَا الْعُهُودَ بِالسُّومِ؛ وَ إِنَّمَا هِيَ أُمُورٌ سَابِقَةٌ عَنِ حُجَجِ اللَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى [۳۶].**

«ای ابو الحسین (کنیه زید برادر آنحضرت ابو الحسین بود) موثیق و عهود امامت و امانت‌های ولایت را راهی به قیاس و به مثل عمل نمودن نیست؛ و پیمانها و التزامهای آن به معامله و عرض متاع و ثمن نمی‌ماند؛ بلکه تنها مربوط به امور سابقه و وصیت‌ها و التزامهایی است که از حجّت‌های خداوند تبارک و تعالی رسیده است.» در اینحال حضرت، جابر بن عبد الله أنصاری را طلب کردند و به او گفتند: ای جابر، آنچه خودت بالعیان از صحیفه فاطمه مشاهده کرده‌ای برای ما بیان کن!

جابر عرض کرد: آری یا ابا جعفر؛ من وارد شدم بر سیّده و خانم خودم فاطمه دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله تا آنکه وی را به میلاد حسین علیه السّلام تهنیت گویم؛ در آنجا صحیفه‌ای در دست او دیدم از جنس دُرّ سفید (دُرّۀ بیضآء).

گفتم: ای خانم و سیّد و سرور بانوان! این صحیفه‌ای را که من با تو می‌بینم چیست؟

گفت: در آن آسامی اُمّّه، از فرزندان من می‌باشد. عرض کردم: آنرا به من بده تا ببینم.

گفت: ای جابر اگر منع و نهی نبود به تو می‌دادم؛ ولیکن نهی شده است از اینکه کسی او را مسّ کند مگر پیغمبر یا وصیّ پیغمبر یا اهل بیت پیغمبر، و اُمّ تو اجازه داری از ظاهر آن نگاه به درون آن بیندازی.

جابر گفت: من آنرا خواندم. سپس شرح می‌دهد که: در آن اَسْمَاء دوازده امام علیهم السّلام، و قبل از آنان پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلّم که نام وی أبو القاسم محمّد بن عبد الله المصطفی و مادرش آمنه است، تا به آخر که اسم آنحضرت أبو القاسم محمّد بن الحسن است که حجّت قائم و مادرش جاریه‌ای است به نام نرجس، صلوات الله علیه أجمعین، موجود بود.

در این روایت حضرت باقر علیه السّلام در حضور زید، جابر را إحضار کردند و جابر برای زید این روایت را از صحیفه فاطمه بیان کرد، تا برای حضرت زید موجب اطمینان شود که عهود و موثیق بواسطه انتخاب و اختیار نیست و از سابق بوده است.

همه این مطالب دلالت می‌کند بر اینکه زید مردی بزرگوار و عامل بالقسط، و قیامش قیام به قسط بوده است؛ ولیکن درجه و مقام حضرت باقر علیه السّلام را نداشته، و آنچه از علوم بر حضرت باقر منکشف شده بود، بر زید منکشف نشده بود؛ و تمام اشتباهاتی را هم که زید مرتکب شد فقط بر این اساس بود که مقام حضرت باقر را نداشت.

زید مردی کامل، جامع، فقیه و عالم به قرآن و از زهد و عباد بود، و در راه خدا قیام کرد و حضرت صادق بر او گریه کردند؛ ولی مقام حضرت باقر و صادق علیهما السلام و مقام امامت را نداشت؛ و همین فرق بین او و حضرت صادق و باقر علیهما السلام بود.

زید، عالم و حضرت باقر و صادق أعلم بودند؛ و چون با وجود أعلم اقدام به قیام کرد، قیامش ثمره نداد و موجب کراهت هم شد

اللهم صل علی محمد و آل محمد

## فهرست:

۱. اللوی بر وزنِ إلی، بالكسرِ و القصرِ: منقطعُ الرَّمْلِ أو هو ما التَّوَى من الرَّمْلِ. و أَلْوَى القومُ: صاروا إلى لَوَى الرَّمْلِ.
۲. «دیوان حافظ شیرازی» طبع پڑمان، ص ۲۱۲، غزل ۴۶۳
۳. «نهج البلاغة» جزء اول، ص ۲۶۲.
۴. «نهج البلاغة» خطبه ۱۴۵ جزء اول ص ۲۶۷، و «بنابيع المودة» ص ۴۴۶.
۵. «شرح صحیفه» سید علیخان، ص ۵۰۰
۶. سوره رعد، ۱۳: آیه ۲۸
۷. سوره ملک، ۶۷: آیه ۱۰ و ۱۱
۸. سوره واقعه، ۵۶: آیات ۷ تا ۱۱
۹. «نهج البلاغة» جزء دوم، ص ۱۷۱
۱۰. «اصول کافی» ج ۱ کتاب الحجّة ص ۱۷۹
۱۱. همان مصدر.
۱۲. اصول کافی ج ۱ کتاب الحجّه ص ۱۸۰.
۱۳. همان مصدر.
۱۴. همان کتاب، ص ۱۷۸
۱۵. همان مصدر.
۱۶. «اصول کافی» ج ۱، ص ۱۷۸
۱۷. همان مصدر.
۱۸. «اصول کافی» ج ۱، ص ۱۷۹
۱۹. همان مصدر
۲۰. «اصول کافی» ج ۱، ص ۱۷۹
۲۱. همان مصدر.
۲۲. «نهج البلاغة» جزء دوم ص ۱۷۳
۲۳. «اصول کافی» ج ۱، ص ۱۷۸
۲۴. همان کتاب، ص ۱۷۹
۲۵. «اصول کافی» ج ۱، ص ۱۷۷.
۲۶. «تفسیر برهان» ج ۱، ص ۵۱۷
۲۷. «غایة المرام» ص ۲۳۶، حدیث دوازدهم.
۲۸. صدر آیه ۱۱۸، از سوره ۳: آل عمران
۲۹. آیه ۸، از سوره ۵: المائدة
۳۰. آیه ۱۳۵، از سوره ۴: النساء
۳۱. «مغازی» واقدی، طبع دار المعرفة الإسلامية، ج ۲، ص ۱۰۵۷

۳۲. «: لمعات الحسين» ص ۱۸؛ و «تاریخ طبری» طبع ۱۳۵۸، ج ۴، ص ۳۰۴؛ و «نفس المهموم» ص ۲۱۹؛ و «بحار الانوار» طبع حروفی، ج ۷۸، ص ۱۲۸ از «أعلام الدین» و در ملحقات «إحقاق الحق» ج ۱۱، ص ۶۳۴ از «البيان و التبيين» ج ۳، ص ۲۵۵، و از «أهل البيت» ص ۴۴۸ آورده است، و در «كشف الغمّة» ص ۱۸۵ ذکر کرده است؛ و ابن اثیر در «کامل» ج ۳، ص ۲۸۰ گوید: این خطبه را به عنوان نامه‌ای آنحضرت در ابتدای ورود به کربلا به أهل کوفه نوشتند. و در عاشر «بحار الانوار» طبع کمپانی، ص ۱۸۸ و ۱۸۹ از سید بن طاووس نقل شده است. و در نسخه طبری و مجلسی قَلَمٌ يُغَيِّرُ با غین معجمه ضبط شده است.

۳۳. «روضه کافی» ص ۲۹۵، حدیث ۴۵۲

۳۴. «مرآة العقول» طبع سنگی، ج ۴، ص ۳۷۸. آنگاه مجلسی گفته است: قَوْلُهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: طَاعُوتٌ، قَالَ الْجَوْهَرِيُّ: الطَّاعُوتُ، الْكَاهِنُ وَالشَّيْطَانُ وَكُلُّ رَأْسٍ فِي الضَّلَالِ؛ قَدْ يَكُونُ وَاحِدًا كَقَوْلِهِ تَعَالَى: يُرِيدُونَ أَنْ يَتَحَاكَمُوا إِلَى الطَّاعُوتِ وَ قَدْ أَمَرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ؛ وَ قَدْ يَكُونُ جَمِيعًا؛ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: أَوْلِيَائُهُمُ الطَّاعُوتُ يُخْرِجُونَهُمْ. وَ طَاعُوتٌ إِنْ جَاءَ عَلَى وَزْنِ لَاهُوتٍ فَهُوَ مَقْلُوبٌ لِأَنَّهُ مِنْ طَعَى وَ لَاهُوتٌ غَيْرُ مَقْلُوبٍ لِأَنَّهُ مِنْ لَاهَ بِمَنْزِلَةِ الرَّعْبُوتِ وَ الرَّهْبُوتِ؛ وَ الْجَمْعُ الطَّوَاغِيَتُ.

۳۵. «بحار الانوار» طبع آخوندی، ج ۴۶، ص ۲۶۳

۳۶. «فرآند السّمطين» طبع بیروت، ج ۲، ص ۱۴۰